



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## ثمره تربیت از دید نه‌البلاغه

---

دکتر علی قائمی

(عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی)

## مقدمه

اهمیت مسئله تربیت را به اهمیت حیات فرد و ملت‌ها تشبیه کرده‌اند؛ به همین دلیل، روستا بیش‌ترین سرمایه‌گذاری‌ها در خانواده و اجتماع برای آن صورت گیرد. احداث مدرسه‌ها و دانشگاه‌ها، مراکز دینی و فرهنگی پرشمار، تهیه تجهیزات و ابزار علمی و آزمایشگاهی، برنامه‌ریزی‌ها و تخصیص بودجه‌های کلان، تأسیس سازمان‌ها و تأمین نیروی انسانی و... جملگی برای تربیت آدمی است.

این اقدامات و هزینه‌ها، زمانی ارزشمند است که بدانیم از پذیرش این همه فراگیر در مراکز آموزشی، چه هدف و توقعی داریم؟ در پی پرورش چه فارغ‌التحصیلانی، با چه خصایص، کارآمدی و تخصصی هستیم؟ و از آن‌ها چه ویژگی‌های اخلاقی، اعتقادی، سیاسی، فرهنگی و... را توقع داریم؟ با پاسخ به این سؤال‌ها، مفهوم ثمره تربیت برای ما روشن می‌شود و آن‌گاه است که می‌توانیم آن را به چیزی اطلاق کنیم. ثمره تربیت در واقع همان «تربیت یافته» است.

هر نظام تربیتی، در پی محصولی است که اهداف، محتوا، مراحل و روش‌های تربیت را بر اساس آن و برای طراحی و برنامه‌ریزی می‌کند. نبود دیدی روشن در این عرصه، سبب حرکت نادرست در روند تربیت است. آن‌کس که نمی‌داند به کجا می‌رود، به جایی می‌رسد که نمی‌داند کجاست و آن‌کس که در تلاش خود نداند چه چیز می‌خواهد، به چیزی خواهد رسید که نمی‌داند چیست. اسلام، در همه عرصه‌های زندگی، تعالیم فراگیر و ارزشمندی دارد و از ضابطه و نظام برخوردار است. رسول گرامی اسلام ﷺ در طول حدود ۱۰ سال حکومت خود در مدینه، جامعه را بر اساس آن ضوابط و نظام‌ها اداره کرد و پس از او، خلفای راشدین نیز، کمابیش، چنین عمل کردند. یکی از ضوابط و نظام‌های اسلامی، ضابطه و نظام تربیت است که همه ابعاد و جوانب تربیت

در آن لحاظ شده است. مباحث این نظام شامل عناوینی چون: دیدگاه، اهداف، محتوای تربیت، مراحل، شیوه‌ها و... و از جمله ثمره تربیت است که هم دارای جنبه نظری در قالب عرضه دیدگاه است و هم دارای جنبه عملی در چهره اسوه‌ها، نمونه‌ها، شاهد، شهید، شاهدان، شهیدان و... می‌باشد.

### ثمره تربیت

در این بحث، ثمره تربیت را از دید امام امیرالمؤمنین علیه السلام بر اساس کتاب نهج البلاغه بررسی می‌کنیم. کلمات و اصطلاحاتی که در این کتاب درباره ثمره تربیت به کار رفته، عبارت است از: عبد، مؤمن، متقی، ولی‌الله، امین‌الله، سعید، حرّ، حجة‌الله، خلیفة‌الله، عالم‌ربّانی، متعلم علی سبیل النجاة، فائز، اوسع القلوب، پوینده صراط‌مستقیم و...؛ که با رعایت اختصار به معرفی چند مورد از آن‌ها می‌پردازیم:

۱. ثمره تربیت عبد است. عبودیت در اسلام بالاترین مقام انسانی در پیشگاه خداست که مصداق واقعی آن، شخص پیامبر است و امام نیز به آن اشاره می‌کند: «و اشهد ان محمداً عبده ورسوله» (نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۲ و ۱۰). عبودیت رمز آفرینش بشر است (زاریات، ۵۶) و امام، خود را «عبدالله» می‌خواند (نهج البلاغه، نامه ۵۳) و در عبارتی دیگر خود و مردم را «عبید» می‌داند: «فأما انا و انتم عبید مملوکون لربّ لاربّ غیره» (همان، خطبه ۲۰۷).

۲. ثمره تربیت مؤمن است. او طبعاً صفات و شروط مؤمن را داراست؛ یعنی متواضع است، پندگویی و دل‌نگران خود و دیگران است و ترسان از خوف خداست (خطبه ۱۵۲). از دیگر صفات مؤمن، این است که چهره‌اش مسرور است و اندوه را در دل پنهان می‌دارد، سعه صدر دارد (حکمت ۳۲۵)، مقاوم و ایستاست (همان) و نفس خویش را متهم می‌کند (خطبه ۱۷۵).

۳. ثمره تربیت متقی است. بر اساس بررسی شهید مطهری رحمته الله علیه، تنها در خطبه «همام» حدود ۱۱۰ صفت از او یاد شده است (سیری در نهج البلاغه). بنددای است سپاس‌گزار و از لحاظ قرب، به درجه‌ای رسیده است که با همه بن‌بست‌ها در عرصه حیات، به دلیل تقوایش خداوند راه نجات را بر او گشوده است (نهج البلاغه، خطبه ۱۳۰).

۴. ثمره تربیت سعید است. ثمره تربیت، سعادت را تنها در سایه تبعیت از امر و نهی خداوند به دست آورده است (خطبه ۱۲۸).

۵. ثمره تربیت ولی‌الله است. او مؤمن است و در نتیجه در برابر شبهات به یقین رسیده است و راهنمایش قرآن است و در سایه این مقام، به عمق دنیا نظر انداخته است، در زمانه‌ای که دیگران به ظاهر دنیا چشم دوخته‌اند (همان، حکمت ۴۲۴).

۶. ثمره تربیت حزب‌الله است. بر اساس توصیف امام علیه السلام، کسی است که مسئولیت‌های واجب را در پیشگاه پروردگارش به انجام می‌رساند، در راه او هرگونه تلخی و سختی را به جان می‌خورد، خواب شب را آن قدر ترک می‌کند که توان ایستادن را از کف می‌دهد و وقتی خواب بر

او چیره می‌شود، زمین را بستر و کف دست را بالین خویش می‌کند، از کسانی است که هراس معاد، خواب را از چشمانشان ربوده است و پهلوی از بستر تهی کرده‌اند؛ لب‌هاشان به یاد پروردگارشان همواره در جنبش است و با استغفار طولانی، گناهان‌شان پراکنده شده است. آنان حزب‌الله‌اند و حزب‌الله، تنها رستگاران‌اند (همان، نامه ۴۵).

۷. ثمره تربیت بنده محبوب خداست. امام صفات او را این گونه شرح می‌دهد: خداوند او را در نبرد با نفس خویش یاری داده است. او اندوه را جامه زیرین و ترس را جامه رویین ساخته است؛ در شبستان قلب‌اش چراغ هدایت فروزان است؛ او زادبود پذیرایی را برای روزی که از آمدنش گریزی نیست فراهم آورده است و بدین گونه دور را بر نفس خویش نزدیک و سختی را آسان کرده است. او با ژرف نگری، بینش یافته، به یاد خدا بوده و بر عمل خویش افزوده است. آب گوارا را از سرچشمه‌ای که راه آب‌شخورش هموار است، نوشیده، با نخستین جرعه، سیراب شده و گام در راهی روشن نهاده است... از کوردلی و انبازی با اهل هوا و هوس بیرون آمده و خود به تنهایی کلید درهای هدایت و قفل درهای هلاکت گردیده است. راه خویش را با بینشی درست برگزیده و نستوه به پیش رفته است... و از یقینی به روشنی آفتاب بهره‌مند شده است (همان، خطبه ۸۴).

### طرح بحث

آنچه آمد، تصویری کلی از ثمره تربیت از دید امام امیرالمؤمنین بود که برای بیان تفصیلی آن، ناگزیریم آن را در زمینه‌های دیگری مورد بررسی قرار دهیم. با افزودن این نکته که تنها منبع مورد استفاده در این مقاله، کتاب شریف نهج‌البلاغه است. زمینه‌های بحث عبارت‌اند از:

- ثمره تربیت در حوزه مسایل فردی؛

- ثمره تربیت در زمینه ارتباط با خداوند؛

- ثمره تربیت درباره امور دنیایی؛

- ثمره تربیت در عرصه فرهنگی؛

- ثمره تربیت در عرصه اجتماعی؛

- ثمره تربیت در عرصه اقتصادی؛

ثمره تربیت در عرصه سیاسی.

### ثمره تربیت در حوزه مسایل فردی

#### مقدمه

انسان تربیت یافته، یا «ثمره تربیت از دید نهج‌البلاغه» دارای صفات و ویژگی‌هایی است که بخشی از آن‌ها به شرح زیر است:

- عارف به نفس خود، دانای به قدر خویش و مصداق این سخن امام است: «العالم من عرف

قدره و کفی بالمرء جهلاً ان لا يعرف قدره» (خطبه ۱۰۳) و نیز عبارت دیگر امام که فرمود:  
«رحم الله امرئ عرف نفسه ولم يتعد طوره...»؛

- از پرستش بت‌های گوناگون رهایی یافته و به سوی بندگی خدا راه یافته است (خطبه ۱۴۷)؛  
- در عرصه دین نیرومند و دور اندیش است. آرزویش نزدیک، لغزش‌اش اندک، قلب‌اش خاشع، نفس‌اش فانع، خوراک‌اش ناچیز، زندگی‌اش آسان و بی تکلف، شهوت‌اش مرده و غم‌اش فرو خورده است؛  
- او در چهره شاد و در دل گریان است؛ برتری جویی را ناخوش دارد، از شهرت و آوازه بیزار باشد، غم‌اش پایا و اندوه‌اش ژرف است، بیش‌تر خاموش است... سخت شکیباست و در اندیشه، نرم خو و انعطاف‌پذیر است؛ جان‌اش پرمصلابت‌تر از سنگ است (حکمت ۳۲۵).

### ادامه صفات و خصایص

برای عرضه تصویری روشن‌تر از ثمره تربیت، به پاره‌ای از صفات دیگر و ابعاد وجودی او می‌پردازیم:

۱. در جنبه ظاهر. شرایط باطن او، از نظر احساس مسئولیت و تعهد و ترس از قصور و تقصیر در انجام وظایف و تکالیف، در ظاهر او اثر گذارده است و حتی او را فردی غیر عادی نشان می‌دهد: «ترس او را چونان تیر چوبین تواشیده است؛ هر که به او بنگرد، بیمارش پندارد، در حالی که هیچ بیمار نباشد و دیوانه‌اش انگارد. اما حقیقت این است که امری بس عظیم او را در گرو دارد.» (خطبه ۱۸۴)؛ اهل شکمبارگی نیست (خطبه ۱۲۰)، بدن‌اش لاغر و نحیف است (خطبه ۱۸۴) و روح‌اش به جهان بالا پیوند خورده است (حکمت ۱۳۹).

امام علیه السلام در وصف ابوذر که از تربیت یافتگان اسلام بود می‌فرماید: «در راه خدا برادری داشتم... او از چیرگی شکم خارج بود؛ پس نه به آنچه نداشت خواهشی داشت و نه در مصرف آنچه می‌یافت، زیاده‌روی می‌کرد...» (حکمت ۲۷۱).

۲. در جنبه ذهن. او دارای ذهنی بیدار، خردی ورزیده، حافظه‌ای وقاد و اندیشه‌ای زنده و نقاد است. عقل و خردش را زنده کرده و هوای نفس‌اش را کشته است (خطبه ۲۱۰) و در سایه آن، شناختی از دین به دست آورده است که از روی دانایی است نه از روی شنیدن و نقل نمودن (خطبه ۲۳۹). در عرصه حیات بصیر و بیناست و سخن را می‌شنود و در آن می‌اندیشد؛ با هر نگاه، بینشی نو می‌یابد و همواره از عبرت‌ها سود می‌برد و در راهی روشن و هموار پیش می‌رود (خطبه ۱۵۲).

۳. در جنبه عواطف. او فردی با عاطفه است و عاطفه او دو ویژگی دارد: «تعدیل یافتگی» و «جهت داری». خشم خود را فرو می‌خورد (خطبه ۱۸۴) و در عرصه روابط انسانی نرم است (خطبه ۲۱۰)؛ جامه شهرت و تمایلات شدید را از تن خود برمی‌کند (خطبه ۸۶) و شهوت نفس خود را مهار می‌کند (خطبه ۱۸۴ و ۲۱۰). در ارزیابی امور برای اتخاذ مواضع، خوب دقت می‌کند و با هر چه به هوای نفس نزدیک‌تر است، مخالفت می‌ورزد (حکمت ۲۸۱).

۴. در جنبه روان، او آزاده است و از اسارت دنیا رهیده است. از کرمی و کوربینی و از انبازی اهل هوا و هوس بیرون آمده است (خطبه ۸۶)؛ تقوای صاحب خردی را دارد که اندیشه، قلباش را به کار گرفته (خطبه ۸۲) و شرح صدر دارد (حکمت ۳۲۵)؛ با بینش و هوشمندی دیده گشوده و در نتیجه حکمت را نمایان دیده است. در سایه والایی روان، رفعت طلبی را ناپسند شمرده (حکمت ۶۳۱) و نیاز خود را با کسی در میان نگذارده است (همان)؛ فقیر و بی چیز بوده و به فرموده امام، بر اساس برداشت قرآنی عفت ورزیده است؛ آن چنان که فرد ناآگاه، او را غنی می شمرد (بقره، ۲۷۲).  
 ۵. در جنبه شخصیت، منظور از شخصیت، ترکیبی از صفات ظاهر و باطن آدمی است که او را به صورت شاخص در می آورد. در شخصیت ثمره تربیت از دید امام علی علیه السلام، این صفات را می بینیم: اعتدال<sup>۱</sup>، جنبه بازاری و عفاف<sup>۲</sup>، استواری و ثبات قدم در گشادگی زندگی و سختی و گرفتاری آن،<sup>۳</sup> صلاح اندیشی دایمی برای خود<sup>۴</sup>، اندک بودن لغزش ها،<sup>۵</sup> پرهیز از سخت گیری<sup>۶</sup>، دوری از تظاهر و ریا<sup>۷</sup>، ترمش در عین دور اندیشی<sup>۸</sup>، در چهره او آثار صدیقان و در گفتار او سخن خویان،<sup>۹</sup> حکمت ۲۸۱،<sup>۱۰</sup> شکیبایی در سختی ها<sup>۱۱</sup>.

در این دیدگاه، ثمره تربیت اهل ناز و نعمت نیست، با سختی دنیا می سازد، زهد و پارسایی پیشه کرده است<sup>۱۲</sup> و با فقر و تنگدستی، که مردم از آن می گریزند، مأنوس است<sup>۱۳</sup>؛ نیازش اندک<sup>۱۴</sup>؛ غذایش کم<sup>۱۵</sup> و لباسش در حد متوسط است<sup>۱۶</sup>.

تربیت شده مکتب علی علیه السلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم می کند: بخشی برای پرستش خدا و رازگویی با او؛ بخشی برای تأمین معاش و بخشی برای بهره مندی از لذت های مشروع<sup>۱۷</sup>. او از خورد خود برای شناخت راه رشد استفاده می کند<sup>۱۸</sup> و پیوسته مراقب است که نفسش در او وسوسه نیافریند و از این رو، نسبت به نفس خود یدبین است<sup>۱۹</sup>. شب در بستر می خوابد در

۱. نهج البلاغه، خطبه ۸۶ «قد الزم نفسه العدل».

۲. همان، خطبه ۱۸۴. «انفسهم عقیفة».

۳. همان. «انفسهم منه فی البلاء کالثی نزلت فی الرخاء».

۴. همان، خطبه ۴ «فاتفق عبدربه نصح نفسه».

۵. همان، خطبه ۱۸۴. «قلیلاً زلله».

۶. همان، «سهلاً أمره».

۷. همان، حکمت ۳۲۵. «یشئ السمعه».

۸. همان، خطبه ۱۸۴. «وحزماً فی لین».

۹. همان، حکمت ۷۱. «سیماهم سیمالصدیقین، وکلامهم کلام الابرار».

۱۰. حکمت ۲۸۱. «وکان اکثر دهره صامتاً».

۱۱. همان، خطبه ۱۸۴. «ووصیراً فی شدّة».

۱۲. همان، حکمت ۱۳۹ «واستلثوا ما استوعره المترفون».

۱۳. همان. «وانسوا بما استوحش منه الجاهلون».

۱۴. همان، خطبه ۱۸۴. «حاجاتهم خفیفة».

۱۵. همان. «منزوراً اكله».

۱۶. همان. «ملبسهم الاقتصاد».

۱۷. همان، حکمت ۳۹۰. «وساعة یخلى بین نفسه و بین لذتها».

۱۸. همان، حکمت ۴۲۱. «کفاک من عقلک ما اوضح لک سبل غیک من رشدک».

۱۹. همان، خطبه ۱۷۵. «لا یصیح ولا یمسی الا ونفسه ظنون عنده».

حالی که از غفلت خود ترسان است و صبح از بستر بیرون می‌آید، در حالی که از فرصت جدیدی است که برای ترمیم و جبران گذشته به او داده‌اند شادمان است.<sup>۱</sup>

کردارش از هرگونه فساد پاک است و چشمان‌اش از خوف خدا گریان است. شب هنگام در حال ذکر و عبادت است و خوف و استغفارش، روزها، که پیوسته در حال ذکر و سپاس‌گزاری عملی از خداوند است دیدنی است.<sup>۲</sup> لب‌هایش به یاد پروردگار، همواره در جنبش است و با استغفار طولانی، گناهان‌اش پراکنده شده است؛ و از حزب خداست.<sup>۳</sup>

### ثمره تربیت در حوزه ارتباط با خداوند

#### مقدمه

از دید نهج البلاغه، ثمره تربیت رابطه‌ای با خداوند دارد که مبتنی بر معرفت او، اقرار و ایمان به اوست؛ پیوندی توأم با پاک‌ی و اخلاص، حسن ظن، تبعیت و تسلیم، خضوع و خشوع و خشیت، دلگرمی به مهر و عنایت او، عرض نیاز به پیشگاه او، استعانت از او، یقین به عنایت او، امیدواری به او و پرهیزکاری از یأس نسبت به رحمت او.

#### معرفت خدا

ثمره تربیت، خدا را بر آن اساس که خودش معرفی کرده است می‌شناسد و آن را سرآغاز دین‌داری و باور می‌داند.<sup>۴</sup> در سایه تعمق، طعم معرفت او را چشیده<sup>۵</sup> و شناخت و دیدار او را نه با چشم سر، که با چشم دل، نصیب خود کرده است.<sup>۶</sup> راه آیات، راه نقض و درهم شکستن تصمیم‌ها توسط او، راه ملاحظه گشایش گره‌های بسته و رفع مشکلات یأس آور، از دیگر راه‌های معرفت اوست.<sup>۷</sup> او خدا را به عدم ابزار حس و ادراک، عدم ضدّ و مخالف و عدم قرین می‌شناسد.<sup>۸</sup> او خدا را پدیده و وجودی مسبوق به عدم، قرین پدیده‌ها و دور و برکنار از آن‌ها نمی‌شناسد.<sup>۹</sup> خدا در فکر او بزرگ و غیر خدا در نزد او کوچک است.<sup>۱۰</sup> و با این معرفت است که

۱. همان، خطبه ۱۸۴. «بیت حذراً و بصبح فرحاً».

۲. همان، خطبه ۲۳۲. «الذین کانت اعمالهم فی الدنیا زاکیة واعینهم باکیة وکان لیلهم فی دنیاهم نهاراً تخشعاً واستغفاراً وکان نهارهم لیلأ توحشاً وانقطاعاً».

۳. همان، نامه ۴۵. «وتجافت عن مضاجعهم جنوبهم و هممت بذکر ربهم شفاهم و تقشعت بطول استغفارهم دنوبهم، اولئک حزب الله».

۴. همان، خطبه ۱ «اول الدین معرفته».

۵. همان، خطبه ۹۰ «قد ذاقوا حلوة معرفته».

۶. همان، خطبه ۱۸۲ «تدرکه القلوب بحقائق الایمان».

۷. همان، حکمت ۲۴۲: «عرفت الله سبحانه بنسخ العزائم، وحل العقود، و نقض الهمم».

۸. همان، خطبه ۲۲۸: «عرف ان لا مشعرله... لا ضدله... لا قرین له».

۹. همان، خطبه ۱: «کائن لاین حدث، موجود لاین عدم، مع کل شیء لا بمفارقة، و غیر کل شیء لا بمزیلة».

۱۰. همان، خطبه ۱: «عظم الخالق فی انفسهم فصغر مادونه فی اعینهم».

قدم در راه او نهاده و نشانه‌های رستگاری خویش را شناخته است.<sup>۱</sup>

### اعتراف و تصدیق او

ثمره تربیت، به وحدانیت خدا گواهی می‌دهد و آن را لازمه ایمان می‌شناسد<sup>۲</sup> و در منتهای این شهادت توأم با معرفت، او را تصدیق می‌کند و کمال این تصدیق توحید است.<sup>۳</sup> گواهی او ناشی از ایمان و یقین و اخلاص و اقرار است.<sup>۴</sup> او به اولیت خدا، بدون پیشینه و آخریت او بدون غایت و نهایت اعتراف می‌کند.<sup>۵</sup> او در تلاش برای کسب معرفت منجر به اعتراف به وجود خداوند است، ولی کنه معرفت او را غیر قابل وصول می‌داند<sup>۶</sup> و همین معرفت بدون وصول به کنه، مورد مدح خداوند است.<sup>۷</sup>

او بعثت انبیا و فرستادگان خدا را باور دارد و می‌پذیرد که آن‌ها آمده‌اند تا مردم را به ادای پیمان فطری‌شان بخوانند و نعمت‌های فراموش شده خدا را به یادشان آورند<sup>۸</sup> و محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده خدا برای تنفیذ فرمان او و اتمام حجت بر بندگان آمده است.<sup>۹</sup>

ثمره تربیت، به حقانیت آن پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان دارد و آن‌ها را نگهبان راز خدا، پناهگاه فرمان او، خزینه دانش او، مرجع حکمت او، حافظ کتاب‌هایش و کوه‌های استوار دین‌اش می‌داند.<sup>۱۰</sup> او می‌داند که ویژگی‌های حق ولایت از آن‌هاست و وصیت پیامبر و میراث رسالت به آن‌ها تعلق دارد.<sup>۱۱</sup>

### ایمان و باور او

ایمان او، معرفت از قلب و اعتراف به زبان و عمل به اعضاست.<sup>۱۲</sup> ایمانی که اندیشیده و از روی حساب است؛ ایمانی که با قدرت اخلاص آن، شرک را زدوده و با یقین آن، شک و تردید را از بین برده است. ایمانی که زمینه ساز امید از روی یقین بوده و زمینه را برای بازگشت به خدا فراهم ساخته است.<sup>۱۳</sup> ایمان به این که خداوند دانای اسرار است، به آن‌چه در ذهن بگذرد آگاه

۱. همان، خطبه ۱۸۴: «وسلك سبيله وعرف مناره». ۲. همان، خطبه ۲: «فانها عزيمة الایمان».

۳. همان، خطبه ۱: «وکمال معرفته التصديق به وکمال التصديق به توحیده».

۴. همان، خطبه ۱۸۶: «شهادة ایمان و ايقان و اخلاص و اذعان».

۵. همان، خطبه ۸۴: «الاول لاشيء قبله والآخر لاغاية له». ۶. همان، خطبه ۹۱: «بانه لاينال بجور الاعتساف کنه معرفته».

۷. خطبه ۹۱: «فمدح الله تعالى اعترافهم بالعجز...».

۸. همان، خطبه ۱: «ليستأدوهم ميثاق فطرته ويدكروهم منسي نعمته».

۹. همان، خطبه ۸۲: «ارسله لانفاذ امره وانهاء عذره...».

۱۰. همان، خطبه ۲: «هم موضع سره ولجأ امره، وعبية علمه وموئل حكمه».

۱۱. همان، خطبه ۲: «ولهم خصائص الولاية وفهيم الوصية والوراثة».

۱۲. همان، حکمت ۲۲۷: «الایمان معرفة بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان».

۱۳. همان، خطبه ۱۸۱: «ایمان من رجاه» و «وآناً و اناب الیه مؤمناً».



است، به هر پدیده‌ای احاطه دارد و بر هر چیز تواناست<sup>۱</sup>. او باور دارد که هر توانایی، جز او ضعیف و هر مالکی غیر او مملوک و هر دانایی غیر او دانش‌آموز است<sup>۲</sup>.

ایمان او بر چهار رکن استوار است: صبر و مقاومت، باوری قطعی و یقینی به خدا، عدل و رعایت موازین و تلاش و جهادی برخاسته از آن<sup>۳</sup>. او ایمان را روشن‌ترین راه و تابان‌تر از چراغ می‌داند؛ راهی که در نهایت آن، آدمی به کردارهای شایسته می‌رسد<sup>۴</sup>.

### اخلاص و تسلیم

او کمال توحید را اخلاص می‌داند و کمال اخلاص را نفي صفات زاید بر ذات خدا<sup>۵</sup>. نیت او راست، باطن‌اش پاکیزه، یقین‌اش پاک از شبهات و میزان کردارش سنگین است<sup>۶</sup> و اخلاص او آزموده و از روی پیوند دل است<sup>۷</sup>. کردار خود را از شرک و ریا پاک گردانیده و خود را برای خدا خالص ساخته است<sup>۸</sup>؛ او از معادن دین خدا و عوامل نگهدار زمین است<sup>۹</sup> و امیدی که به خدا بسته است از روی یقین است<sup>۱۰</sup>.

او اسلام را نوعی تسلیم در برابر امر و نهی خدا می‌داند؛ این تسلیم، عین یقین اوست<sup>۱۱</sup> و روی گردانی از آن را نوعی بدبختی برای خویش می‌داند<sup>۱۲</sup>. او در سایه باوری راستین و اخلاصی از سر صدق، تسلیم قضای خداوند و راضی به رضای اوست و مصداق این عبارت امام است «رضینا عن الله قضائه و سلمنا لله امره»<sup>۱۳</sup>. در راه خدا سرزنش هیچ کس در او مؤثر نیست<sup>۱۴</sup> و از هر شائبه‌ای که او را به شبهه و گمراهی بکشاند، دور و برکنار است<sup>۱۵</sup>.

### عبادت خدا

او فرمان امام را در نظر دارد که فرمود: «فَعْبُدُوا انْفُسَكُمْ لِعِبَادَتِهِ»<sup>۱۶</sup> و سودها را در بازار عبادت

۱. همان. خطبه ۸۵: «قد علم السرائر وخبر الضمائر له الاحاطة بكل شيء والغلبة لكل شيء والقوة على كل شيء».
۲. همان. خطبه ۶۵: «وكل قوى غيره ضعيف، وكل مالك غيره مملوك، وكل عالم غيره متعلم».
۳. همان. حکمت ۳۱: «الایمان على اربع دعائم: على الصبر واليقين، والعدل والجهاد».
۴. همان. خطبه ۱۵۵: «سبيل ابلج المنهاج، انور السراج، فبا الايمان يستدل على الصالحات».
۵. همان. خطبه ۱: «وكمال توحيد اخلاص له وكمال الاخلاص له نفي الصفات عنه».
۶. همان. خطبه ۱۷۷: «شهادة من صدقت نيته، وصفت دخلته وخلص يقينه وثقلت موازينه».
۷. همان. خطبه ۲: «ممتحننا اخلاصها، معتقداً مصاصها».
۸. همان. «قد اخلص لله فاستخلصه».
۹. همان. «فهو من معادن دينة وواتاد ارضه».
۱۰. همان. خطبه ۱۸۱: «ایمان من رجاء موقناً».
۱۱. همان. حکمت ۱۲۰: «الاسلام هو التسليم والتسليم هو اليقين».
۱۲. همان. خطبه ۱۶۰: «تتحقق شقوته».
۱۳. همان. خطبه ۳۷.
۱۴. همان. خطبه ۲۳۴: «لا تاخذهم في اله لومه لائم».
۱۵. همان. خطبه ۱۸۹: «وترك كل شائبة اولجتك في شهة او اسلمتك في ضلالة».
۱۶. همان. خطبه ۱۰۵.

خدا به دست می آورد<sup>۱</sup>؛ در عبادت راه درست و شایسته‌ای را پی می‌گیرد<sup>۲</sup> و قطعاً عبادت او از عبادت احرار است.<sup>۳</sup> او بهترین اوقات خود را صرف عبادت می‌کند و مصداق این فرمان امام است: «ولیکن فی خاصة ما تخلص به لله دینک اقامة فرائضه التي هي له خاصة»<sup>۴</sup>؛ او ملتزم امر نماز است که خداوند آن را برای اوقات معینی واجب کرده است<sup>۵</sup>؛ حق نماز را می‌شناسد و در صف انسان‌هایی است که هیچ زینت و متاعی آن‌ها را از نماز باز نمی‌دارد.<sup>۶</sup>

شب هنگام به قیام می‌پردازد و آیات قرآن را با تأمل می‌خواند و با تدبیر در آن، خود را متأثر می‌سازد و در آن دردهای خویش را درمان می‌طلبد. وقتی به آیه‌ای برمی‌خورد که در آن سخن از امیدی باشد، جان‌اش از شوق به پرواز درمی‌آید و آن‌گاه که به آیه‌ای می‌رسد که در آن سخن از بیمی باشد، گوش دل به آن می‌گشاید، طوری که گویی شیون و فریاد دوزخ در گوش او طنین انداز است.<sup>۷</sup>

### خوف و خشیت او

او گوش به فرمان امام است که فرمود: «خشیت از خدا را شعار (لباس زیرین) خویش قرار دهید»<sup>۸</sup> اندیشیدن روان او و ترس بدن‌اش را فوا گرفته است.<sup>۹</sup> انگیزه خدا ترسی چنان در دل او ریشه دوانده است که هرگز کنده نمی‌شود.<sup>۱۰</sup> روان‌اش ملازم ترس است<sup>۱۱</sup> و ترس از معاد و حساب‌رسی خدا، شب هنگام دیدگانش را بیدار نگه می‌دارد<sup>۱۲</sup>، اشک‌هایش را از دیدگان جاری می‌سازد<sup>۱۳</sup> و قامت‌اش را چون نی تراشیده و لاغر می‌کند.<sup>۱۴</sup>

عملی شایسته انجام می‌دهد ولی می‌ترسد پذیرفته نشود.<sup>۱۵</sup> او برای در امان ماندن از عذاب، پیوسته ترس را در پیش رو دارد.<sup>۱۶</sup> بیم و امید او درهم آمیخته و از یاد خدا اشک در دیدگانش حلقه می‌زند<sup>۱۷</sup> و هرگز روان‌اش از بیم و امید جدا نیست.<sup>۱۸</sup>

او در پیشگاه خدا خاضع است؛ در پیشگاه او قد خم می‌کند، پیشانی و دست‌ها و زانو‌ها را بر

۱. همان: «بحرزون الایح فی متجر عبادته».

۲. همان، حکمت ۲۲۹: «وعلى الطريقه الصالحة من عبادته».

۳. همان، نامه ۵۳: «فتلك عبادة الاحرار».

۴. همان، خطبه ۱۹۰: «تعاهدوا امر الصلوة... فانها كانت على المؤمنین كتاباً موقوتاً».

۵. همان: «وقد عرف حقا، رجال من المؤمنین لا یسئلون عنها زینة متاع».

۶. همان، خطبه ۱۸۴: «اما اللیل فاصفون اقدامهم، تالین لاجزاء القرآن یرتلونه ترتیلاً و یحزنون به انفسهم».

۷. همان، خطبه ۶۵: «استشعروا الخشیه».

۸. همان، خطبه ۹۰: «لم تنقطع اسباب الشفقة منهم فینوا فی جدھم».

۹. همان، خطبه ۱۱۳: «و الزمت قلوبهم مخافته».

۱۰. همان، نامه ۴۵: «اسهر عیونهم خوف معادهم».

۱۱. همان، خطبه ۱۸۴: «قد براهم الخوف بری القداح».

۱۲. همان، خطبه ۸۲: «وقدم الخوف لامانه».

۱۳. همان، خطبه ۹۶: «اذا ذکر الله هملت اعینهم... خوفاً من العقاب و رجاءاً للثواب».

۱۴. همان، نامه ۱۵۹: «قلوبهم غیر منقطعة من رجائه و مخافته».

زمین می‌نهد و از خدا در چنان حالتی رهایی از دوزخ را می‌خواهد<sup>۱</sup> و این همه در عین تواضع قلبی اوست<sup>۲</sup>. در چهره او اثر خشوع پیدا است<sup>۳</sup>؛ شبهایش با خشوع و استغفار چون روز و روزش از ترس گناه چون شب است<sup>۴</sup>.

#### حسن ظنّ و استمداد

او به خداوند خوش گمان است و این حالت را با ترس از خدا قرین ساخته و زندگی‌اش در خوف و رجا می‌گذرد<sup>۵</sup>. میزان حسن ظنّ او به خدا، برابر میزان خوف او از پروردگار است<sup>۶</sup>. قضای خدا را محکم، علم او را تزلزل‌ناپذیر و مدیریت او را میرم و قطعی می‌داند<sup>۷</sup> و باور دارد که هدایت یافته او را گمراهی و دشمن او را راهی جز بازگشت و کفایت‌کننده او را ناداری نیست<sup>۸</sup>.

چون به آیه تشویق‌آمیز خدا برمی‌خورد از روی طمع و رغبت، چنان به آن متکی می‌شود که گویی می‌خواهد به سوی او بگردد<sup>۹</sup>. خود را در صف پرهیزکاران قرار داده است و یقین دارد که در آخرت همسایه عنایت خداوند است و درخواست او رد نمی‌شود و بهره‌اش از لذت، کاستی نمی‌گیرد<sup>۱۰</sup>. او خدا را مأنوس‌ترین مأنوسان به اولیای خود می‌داند<sup>۱۱</sup> و اگر غربت و تنهایی، او را به هراس افکند، خود را با یاد و ذکر او مأنوس می‌سازد<sup>۱۲</sup>. اهل دعا است، زیرا آن را از جانب خدا مسموع می‌داند<sup>۱۳</sup> و می‌داند که دعایش اجابت می‌شود<sup>۱۴</sup>؛ به همین دلیل، امواج بلا و گرفتاری‌ها را با دعا دفع می‌کند<sup>۱۵</sup>.

شماره تربیت، در دعا با اخلاص است<sup>۱۶</sup> و مطمئن است که هنگام درماندگی و ناداری، دعا او را کفایت می‌کند<sup>۱۷</sup>. او به خدای کفایت‌کننده توکل می‌کند<sup>۱۸</sup> و در تزکیه‌هایی که از او می‌شود،

۱. همان، خطبه ۱۸۴. «فهم حانون علی اوساطهم، مفترشون لجباهم... یطلبون الی الله تاملی فی فکاک رقابهم».

۲. همان، «خاشعاً قلبه». ۳. همان، خطبه ۱۲۰. «علی وجوههم غیرة الخاشعین».

۴. همان، خطبه ۲۳۲. «وکان لیلهم فی دنیاهم نهراً تخشعاً واستغفاراً».

۵. همان، نامه ۲۷. «ان استطعت ان تشدد خوفکم من الله و ان یحسن ظنکم به فاجمعوا بینهما».

۶. همان. «انما یکون حسن ظنّه برهه علی قدر خوفه من ربه».

۷. همان، خطبه ۶۴. «قضاء متقن و علم محکم و امر میرم».

۸. همان، خطبه ۲. «انه لا یضل هده و لا یثقل من عاداه و لا یفتقر من کفاه».

۹. همان، خطبه ۱۸۴. «فاذا مرّوا بأیة فیها تشویق رکنوا الیها طمعاً».

۱۰. همان، نامه ۲۷. «وتیقنوا انهم جیران الله غداً فی آخرتهم لا ترد لهم دعوة و لا یقصد لهم نصیب من لذه».

۱۱. همان، خطبه ۲۱۸. «اللهم انک انس الانسین لا ولیاتک».

۱۲. همان، «ان اوحشتهم الغریبة انسهم ذکرک». ۱۳. همان، خطبه ۲۲۱. «والدعاء یستمع».

۱۴. همان، حکمت ۱۳۰. «من اعطی الدعاء لم یحرم الاجابة».

۱۵. همان، حکمت ۱۳۸. «وادفعوا امواج البلاء بالدعاء». ۱۶. همان، نامه ۳۱. «واخلص فی المسألة لربک».

۱۷. همان، خطبه ۶۲. «واستعینه فاقه الی کفایته». ۱۸. همان، خطبه ۸۲. «واتوکل علیه کافیاً ناصرأ».

برای پرهیز از وسوسه‌ها به خدا پناه می‌برد و از او استمداد می‌طلبد.<sup>۱</sup>

## ثمره تربیت در حوزه امور دنیایی

### مقدمه

ثمره تربیت، از اولیای خدا و عارف به حق است. او عقل خویش را زنده کرده، نفس خود را در سایه تربیت کشته است<sup>۲</sup> و با روشنائی نور ایمان، قدم در راه حق گذاشته و بر اثر تقوا گام‌هایش را با آرامش و اطمینان در جایگاهی امن و آسوده استوار کرده است.<sup>۳</sup> او به باطن دنیا می‌نگرد که فنا و نیستی است،<sup>۴</sup> مکار و فریب‌کار است<sup>۵</sup> و منزلگاهی ناپایدار و سرای کوچ و جای کدورت و ناخوشی است.<sup>۶</sup> خانه‌ای است که خوشی‌های آن دست به دست می‌شود،<sup>۷</sup> سرای گذر است نه سرای استقرار،<sup>۸</sup> سرای رنج و فناست<sup>۹</sup> و داستان‌اش، داستان ماری است که بدن آن نرم و زهر آن کشنده است.<sup>۱۰</sup>

### دید ارزشی آن

او برای دنیا ارزش بقایی قایل نیست، چراکه دنیا نیز آفریده خدا، محکوم به فناست، پیچیده به رنج‌ها و گرفتاری‌ها، معروف به مکر است<sup>۱۱</sup>، و هیچ کس در آن به سلامت نمی‌ماند، مگر در سایه تقوا<sup>۱۲</sup>. او می‌داند که آدمی در دنیا هرگز آسودگی ندارد<sup>۱۳</sup>؛ چراکه سرچشمه آب آن گل آلود است<sup>۱۴</sup>، فریبنده‌ای فانی شدنی روشنائی‌ای پنهان گشتنی، سایه‌ای زایل شدنی و تکیه‌گاهی رو به ویرانی است.<sup>۱۵</sup> ثمره تربیت، به پیروی از علی علیه السلام، دنیا را خوارتر و بی‌ارزش‌تر از عطسه بز<sup>۱۶</sup> و کم بهاتر از خرده پشمی که از چیدن پشم گوسفند بر زمین می‌ریزد می‌داند<sup>۱۷</sup> او حتی آن را کم بهاتر از برگ ناچیزی در

۱. همان، خطبه ۱۸۴. «إذا زكّي احد منهم خاف مما يقال له فيقول... اللهم لا تؤاخذني بما يقولون واجعلني افضل ما يظنون، واغفر لي ما يعملون».
۲. همان، خطبه ۲۱۰.
۳. همان. «وثبتت رجلاه بظمأنينة بدنه في قرار الامن والراحه».
۴. همان، حکمت ۴۲۴. «ان اولياء الله هم الذين نظروا الى باطن الدنيا».
۵. همان، خطبه ۲۲۱. «فانها غدارة، غرارة خدوع فانها منزل قلعة وليست بدار بخرعة».
۶. همان، خطبه ۱۱۷. «فانها دار شخوص ومحلة تنفيس».
۷. همان، نامه ۷۲. «و ان الدنيا دار».
۸. همان، حکمت ۱۲۸. «دار ممز لا دار مقر».
۹. همان، خطبه ۱۱۳. «دار فناء وعناء».
۱۰. همان، نامه ۶۸. «وانما مثل الدنيا مثل الحية، لين مستها وقاتل ستها».
۱۱. همان، خطبه ۲۱۲. «دار بالبلاء محفوفة وبالقدر معروفة».
۱۲. همان، خطبه ۶۲. «لا يسلم منها الا فيها».
۱۳. همان، نامه ۵۹. «لم يفرغ صاحبها فيها قط ساعة».
۱۴. همان، خطبه ۸۲. «فان الدنيا رنق مشربها».
۱۵. همان. «غرور حائل، وضوء آفل، وظل رائل وسناد مائل».
۱۶. همان، خطبه ۳. «ولا لبيتم الدنيا كم هذه از هذ عندي من عطفة عنز».
۱۷. همان، خطبه ۳۲. «اصغر من حثالة القرض وقراضة الجلم».

دهان ملخ<sup>۱</sup> و حتی ناچیزتر از استخوان نجس و بی‌گوشت خوکی در دست بیمار جذامی می‌داند<sup>۲</sup>.

#### در مورد طبیعت

در عین حال، او پدیده‌های طبیعی را آیت خدا می‌داند. از نگاه او، جهان مدرسه و مرکز پرورش و نیز ابزار و نشانه‌ای برای شناخت خدا و عظمت و اقتدار اوست. آب دریای ژرف و موج، آیتی از خداست<sup>۳</sup> و خورشید و ماه و گیاه و درخت از شگفتی‌های آفرینش اوست<sup>۴</sup>. او در عین بهره‌گیری از دنیا، آن را ناچیز می‌شمارد و وصف آن را بزرگ‌تر از اصل آن می‌داند؛ بر خلاف آخرت که اصل آن بزرگ‌تر از وصف آن است.<sup>۵</sup> او خود را در این دنیا هدف رگبارهای متنوع مرگ می‌بیند<sup>۶</sup> و دنیا را برای خود جایگاه اقامت دائم نمی‌پندارد<sup>۷</sup> و می‌داند عاقبت، روزی می‌رسد که اقامت در دنیا تمام می‌شود<sup>۸</sup>؛ از این رو، آن را بهای وجود خویش قرار نمی‌دهد<sup>۹</sup>. نگاه او به دنیا، نگاه پارسایان است<sup>۱۰</sup> و خود را از وابستگی به آن پاک می‌دارد<sup>۱۱</sup> و این زهد و پارسایی به سبب بینش درست او نسبت به حقیقت دنیاست<sup>۱۲</sup>.

موضع شمره تربیت، موضع ترک عشق به دنیاست<sup>۱۳</sup>، او وصف دنیا را با گوش خشم و دشمنی می‌شنود و در عین حال از آن در حدّ اضطرار بهره می‌گیرد<sup>۱۴</sup>؛ اما مراقب است که زرق و برق دنیا او را نفریبد، آن‌چنان که دیگران را فریفته است.<sup>۱۵</sup> او در عزت و ناز دنیا بر دیگران پیشی نمی‌گیرد<sup>۱۶</sup> و چنان است که گویی در دنیاست، ولی از اهل آن نیست<sup>۱۷</sup>.

۱. همان، خطبه ۲۱۵. «لاهن من ورقة فی فم جرادة تقضمها».

۲. همان، حکمت ۲۲۸. «اهون فی عینی من عراق خنزیر فی ید مجذوم».

۳. همان، خطبه ۲۰۲. «وکان من اقتدار جبروتہ... ان جعل من ماء البحر الزاخر المتراکم المتفاصف یسأ جامداً».

۴. همان، خطبه ۲۲۷. «فانظر الی الشمس والعمر، والنبات والشجر».

۵. همان، خطبه ۱۱۳. «وکل شیء من الدنیا سماعه اعظم من عیانه، وکل شیء من الآخرة عیانه اعظم من سماعه».

۶. همان، حکمت ۳۳۱. «انما المرء فی الدنیا غرض تنتصل فیه المعنایا».

۷. همان، خطبه ۱۳۲. «فان الدنیا لم تخلق لکم دار مقام».

۸. همان، نامه ۳۲. «فان الدنیا منقطعۃ عنک».

۹. همان، خطبه ۱۰۲. «ولیس المتجران تری الدنیا لنفسک ثمناً».

۱۰. همان، خطبه ۱۰۲. «انظروا الی الدنیا نظر الزاهدین فیها».

۱۱. همان، حکمت ۲۳۳. «وكونوا عن الدنیا نرّاهاً».

۱۲. همان، حکمت ۳۸۳. «ازهد فی الدنیا بیهزک الله عوراتها».

۱۳. همان، خطبه ۹۸. «اوصیکم بالرفض لهذه الدنیا».

۱۴. همان، حکمت ۳۵۹. «ویقتات منها بطن الاضطرار ویسمع منها باذن المقمت والاباض».

۱۵. همان، خطبه ۲۲۱. «ولا تغزّزکم الحیوة الدنیا کما غزّت من کان قبلکم».

۱۶. همان، خطبه ۹۸. «فلاتنافسوا فی عز الدنیا وفخرها».

۱۷. همان، خطبه ۲۲۱. «وکانوا فیها کمن لیس منها».

## شیوه زندگی

شیوه زندگی ثمره تربیت، پارسایی است. او زمین را بساط خود، خاک را فرش و بستر خود، آب را برای خود خوش‌گوار و قرآن را شعار خود قرار داده است و دلبستگی به دنیا را همانند حضرت مسیح رها کرده است.<sup>۱</sup> او در اندیشه فرجام خویش است. به ظاهر می‌خندد ولی دل‌اش گریان است.<sup>۲</sup> به ظاهر شادمان است ولی حزن و اندوه‌اش از عذاب خدا سخت و شدید است.<sup>۳</sup> روان‌اش در بهشت و تن‌اش در دنیا و در عرصه کار و تلاش است.<sup>۴</sup> حق را بیان و به آن عمل می‌کند<sup>۵</sup> و هیچ خیری نیست جز آن‌که او آن را هدف قرار می‌دهد.<sup>۶</sup>

عمل او در دنیا پاک و پیراسته است.<sup>۷</sup> او عمل خیر گذشته خود را هرگز بزرگ نمی‌شمارد؛<sup>۸</sup> عمل اندک او را راضی نمی‌کند و عمل بسیار را زیاد نمی‌داند<sup>۹</sup> و پیوسته نفس خود را به کوتاهی در عمل متهم می‌کند.<sup>۱۰</sup>

باور او این است که برای آخرت آفریده شده است نه دنیا<sup>۱۱</sup> و مقدار اندکی را که از مال دنیای فانی در اختیار دارد فروخته و به بهای آن متاع بسیاری از آخرت فناپذیر خریده است.<sup>۱۲</sup> او جان خود را برای آخرت به دشواری انداخته است<sup>۱۳</sup> و اگر سخن از اجل مقدر الهی نبود، جان حتی لحظه‌ای در پیکر او نمی‌ماند.<sup>۱۴</sup>

## در مورد مرگ و معاد

او از کسانی است که پرده از چشم‌شان برداشته شده و دنیای برزخ را می‌بینند<sup>۱۵</sup>. هشیار و بیدار است و خود را در این دنیا هدف تیرهای مرگ می‌بیند<sup>۱۶</sup> و آگاه است که پس از مرگ، امکان

۱. همان، حکمت ۱۰۱. «طوبی للزاهدین فی الدنیا، الرابعین فی الآخرة اولئک قوم اتحدوا الارض بساطاً وترابها فراشاً والقرآن شعاراً والدعاء دناراً ثم قرضوا الدنیا قرضاً علی منهاج المسیح».
۲. همان، خطبه ۱۱۲. «تنبکی قلوبهم وان ضحكوا». ۳. همان. «ویشتد حزنهم وان فرحوا».
۴. همان، خطبه ۱۹۲. «قلوبهم فی الجنان واجسادهم فی العمل».
۵. همان، خطبه ۸۶. «یصف الحق ویعمل به». ۶. همان. «لا یدع للخیر غایة الا ماها».
۷. همان، خطبه ۲۳۲. «اعمالهم فی الدنیا زاکیة». ۸. همان، خطبه ۹۰. «ولم یستعظمو امامضی من اعمالهم».
۹. همان، خطبه ۱۸۴. «یرضون من اعمالهم القلیل ولا یستکثرون الكثير».
۱۰. همان. «فهم لانفسهم مهتمون ومن اعمالهم مشفقون».
۱۱. همان، نامه ۳۱. «انما خلقت للآخرة لا للدنیا».
۱۲. همان، خطبه ۱۸۱. «وباعوا قلیلاً من الدنیا لایبقی بکثیر من الآخرة لا یبقی».
۱۳. همان، خطبه ۱۸۴. «اتعب نفسه لآخرته».
۱۴. همان. «ولولا الاجل اللذی کتب الله علیهم لن نستقر ارواحهم فی اجسادهم طرفة عین شوقاً الی الثواب وخوفاً من العقاب».
۱۵. همان، خطبه ۱۳۳. «فکشفوا غطاء ذلك».
۱۶. همان، خطبه ۱۴۵. «عرض تنفضل فی العنایا».

بازگشت او به دنیا نیست؛<sup>۱</sup> پس باید آنچه توشه حیات ابدی است و آبادانی آخرت را سبب می‌شود را در دنیا مهیا کند.<sup>۲</sup>

او در راه پروردگار قدم گذاشته و تابع تعالیم و دستورهای اوست<sup>۳</sup> و هشیار است که مبادا مرگی بر او وارد شود و او در طلب دنیا، از خداوند گریزان باشد.<sup>۴</sup> شوق وصول به بهشت، در او، آن قدر است که گویی او آن را می‌بیند و در آن متنعم است<sup>۵</sup> و از عذاب خدا چنان نگران است که گویی خود را در آن معذب می‌بیند.<sup>۶</sup> هنگامی که آیه تهدیدی از قرآن را می‌شنود گوش جاننش گشوده می‌شود و گویی صدای آتش سوزان جهنم و فریادهای دلخراش اهل آن را در گوش جان خود می‌شنود و نگران می‌شود.<sup>۷</sup>

### در کیفیت زندگی و آرزوها

ثمره تربیت علوی، در زندگی چنان است که گویی دفتر اعمالش باز و برای رسیدگی به حساب آماده است و گناहانی سنگین بر پشت او بار است که از حمل آن‌ها ناتوان است. او گریه ناشی از تأثر را در گلو نگه داشته است و با گریه از خود حساب‌رسی و با خود سؤال و جواب می‌کند. از پشیمانی گناهان گذشته فریاد برمی‌آورد و از خدا طلب بخشش می‌نماید.<sup>۸</sup> او خواستار جایگاه و مقام شهیدان است، هم مقامی و همنشینی با سعیدان و همدمی با انبیای الهی را می‌طلبد<sup>۹</sup> و شهادت را سعادت دانسته و آرزومند چنین مرگی است.<sup>۱۰</sup>

### ثمره تربیت در حوزه فرهنگی

#### مقدمه

ثمره تربیت، در حوزه فرهنگی فردی است ساخته شده، مؤدب به آداب دین و جهت‌دار و بهره‌مند از آگاهی‌های لازم برای زندگی است. او دارای شیوه فکری ارزیابی شده، صاحب فلسفه‌ای روشن از زندگی و دارای زبان حق، زیور حکمت و ایمان و پای‌بند به سنت و سیره پیامبر و جانشینان بر حق اوست.

او یا عالمی ربانی است و یا دانشجویی در راه نجات است و هرگز چون «همیج رعاع» نیست

۱. همان، نامه ۳۱. «ولیس بعد الموت مستعقب ولا الی الدنیا منصور».

۲. همان، خطبه ۱۵۶. «وبالدنیا تحرز الآخرة». ۳. همان، نامه ۶۹.

۴. همان، خطبه ۱۸۴. «وایاک ان ینزل بک الموت وانت آبق من ربک فی طلب الدنیا».

۵. همان، «فهم والجنة کمن قد رآها فهم فیها منعوتون». ۶. همان، «وهم والنار کمن قد رآها فهم فیها معذبون».

۷. همان، «فاذا مروا بأیة فیها تخویف اصغوا لیها مسامع قلوبهم وظنوا ان زفر جهنم وشهیقتها فی اصول آذانهم».

۸. همان، خطبه ۲۱۳. «قد نشروا دواوین اعمالهم وقرعوا المحاسبة انفسهم علی کل صغیرة وکبیرة یبعجون الی ربهم من مقام ندم واعتراف».

۹. همان، خطبه ۲۳.

۱۰. همان، نامه ۵۳. «وان یختم لی ولک بالسعادة والشهادة».

که «اتباع کل ناعق» باشد: «الناس ثلاثة: فعالم رباني، ومتعلم على سبيل نجاة...»<sup>۱</sup>؛ دانش را میراثی گرانقدر می‌داند<sup>۲</sup> و هیچ شرف و گوهری را همانند آن نمی‌داند.<sup>۳</sup>

### در دانش و دانش طلبی

او دانش را از ثروت برتر می‌داند<sup>۴</sup>؛ زیرا علم حافظ آدمی و آدمی، ناگزیر، حافظ مال است. علم حاکم است و مال محکوم<sup>۵</sup>؛ و به این سبب، او به علم آموزی حریص است<sup>۶</sup> و از آن سیر نمی‌شود؛ همان طور که، برخی از طلب مال سیر نمی‌شوند<sup>۷</sup>. او گوش جان به دانشی می‌سپرد که برایش سودمند است<sup>۸</sup> و از کسانی است که دانش، بر قلب و بینش آن‌ها یورش آورده است و روح یقین را لمس کرده‌اند<sup>۹</sup>.

دانش در جان او ریشه دوانده و در اعماق وجودش نفوذ کرده است. دانش او دانش زبانی نیست که پست‌ترین دانش‌ها باشد؛ بلکه<sup>۱۰</sup> دانشی آمیخته با حلم است.<sup>۱۱</sup> ایمان او جهان دانش او را آباد کرده<sup>۱۲</sup> و حاصل آن، داوری از روی علم، و چشم پوشی از خطا، از سر حلم است.<sup>۱۳</sup>

### در عرصه اندیشه

او اهل بصیرت است و این ویژگی را در سایه تفکر به دست آورده است<sup>۱۴</sup>. او به آنچه می‌شنود، می‌اندیشد<sup>۱۵</sup>. اندیشه او همیشگی است<sup>۱۶</sup> و تفکر در امور، روان او را به خود مشغول می‌دارد<sup>۱۷</sup> و در اثر آن، معرفتی برای او حاصل می‌شود که با آن حق را از باطل بازمی‌شناسد.<sup>۱۸</sup> او از تفکر خود درس عبرت می‌آموزد<sup>۱۹</sup> و در نتیجه، مصداق کلام امام می‌شود که فرمود: «پس از کری و بی‌خبری شنوا می‌شوی و پس از تاریکی جهل بینا می‌گردی».<sup>۲۰</sup> او از بندگانی است که

۱. همان، حکمت ۱۳۹. ۲. همان، حکمت ۵. «العلم ورائة کریمة».

۳. همان، حکمت ۱۰۳. «لاشرف کالعلم». ۴. همان، حکمت ۱۳۹. «العلم خیر من المال».

۵. همان، «العلم یحرسک وانت تحرس المال... والعلم حاکم والمال محکوم».

۶. همان، خطبه ۱۸۴. «وحرصاً فی علم».

۷. همان، حکمت ۴۴۹. «منهومان لا یثبعان: طالب علم و طالب مال».

۸. همان، خطبه ۱۸۴. «وقفوا اسماعهم علی العلم النافع لهم».

۹. همان، حکمت ۱۳۹. «هجم بهم العلم علی حقیقة البصیرة وباشروا روح الیقین».

۱۰. همان، حکمت ۸۸. «اوضع العلم ما وقف علی اللسان».

۱۱. همان، خطبه ۱۸۴. «وعلماً فی حلم». ۱۲. همان، خطبه ۱۵۵. «وبالایمان یعمر العلم».

۱۳. همان، خطبه ۱۵۹. «یقضی یعلم ویعفو بحلم». ۱۴. همان، نامه ۳۱. «ومن تفکر ابصر».

۱۵. همان، خطبه ۱۵۲. «فانما البصیر من سمع فتفکر». ۱۶. همان، حکمت ۳۲۵. «مغمور بفقرت».

۱۷. همان، خطبه ۸۲. «شغل التفکر قلبه». ۱۸. همان، خطبه ۱. «ومعرفة یفرق بها بین الحق ولباطل».

۱۹. همان، خطبه ۱۰۸. «تفکر فاعتبر».

۲۰. همان، خطبه ۲۱۳. «تسمع به بعد الوقرة، وتبصر به بعد العشوة».



خداوند در اندیشه‌هاشان با آنان راز می‌گوید و در حقیقت عقل‌هاشان با آنان سخن می‌گوید؛ همیشه با خدا و از راه عقل و بینش با او در گفتگو هستند. چراغ هدایت را به روشنایی بیداری و هشیاری در دیده‌ها و گوش‌ها و دل‌ها برافروخته‌اند و به همین سبب، غیر از او چیزی ندیده و غیر از سخن‌اش از امر و نهی چیزی نشنیده‌اند و به غیر از آن‌چه او خواسته است، دل نبسته‌اند.<sup>۱</sup>

### در حکمت و ادب

او آگاه است که روان نیز مانند بدن خسته و ملول می‌شود و برای رهایی آن از ملولگی، حکمت‌های نو بر روان عرضه می‌دارد.<sup>۲</sup> روان‌اش را با موعظه حیات می‌بخشد و با نور حکمت منور می‌سازد.<sup>۳</sup> حکمت برای دل‌های مرده، مایه حیات، برای چشمان نابینا، وسیله بینایی، برای گوش‌های کر، وسیله شنوایی و برای تشنگان رحمت حق، مایه سیرابی است.<sup>۴</sup>

نمره تربیت، برای کسب حکمت از دو راه وارد می‌شود: تعمق در خود، با استفاده از هوش و زیرکی خویش<sup>۵</sup> و فراگیری از صاحبان حکمت.<sup>۶</sup> او در ادب، از صاحبان فضیلت است<sup>۷</sup> و آداب پسندیده را از زیورهای نو می‌شناسد و خود را به آن‌ها می‌آزاید<sup>۸</sup> و هیچ میراثی را همسنگ ادب نمی‌داند.<sup>۹</sup> او در ادب کردن و آراستن نفس خویش، طرف خطاب امام علیه السلام است و سعی دارد نفس را از دلیری بر عادت‌های غلط و خوری‌های ناشایست باز دارد.<sup>۱۰</sup> از جلوه‌های ادب او، این است که آن‌چه را برای خود نمی‌پسندد برای دیگران نیز نمی‌پسندد.<sup>۱۱</sup>

### در سنن و شعایر

اگر سنت را روش قول و فعل و تقریر معصوم بدانیم، باید اعتراف کرد که نمره تربیت، موحد است و شرک نمی‌ورزد، سنت رسول الله (و جانشینان او) را ضایع نمی‌سازد<sup>۱۲</sup> و رهنمود پیامبر

۱. همان. «عباد ناجاهم فی فکرم و کلمهم فی ذات عقولهم، فاستصحبوا بنور یقظة فی الابصار والاسماع والافئدة».

۲. همان، حکمت ۸۹. «ان هذه القلوب تمل كما تمل الابدان فابتغوا لها طرائف الحكم».

۳. همان، خطبه ۱۳۳. «احی قلبک بالموعظة... ونوره بالحکمة».

۴. همان، خطبه ۱۲۳. «هی حیاة للقلب المیت، وبصر للعین العمیاء، وسمع للاذن الصماء وری للظلمان».

۵. همان، حکمت ۳۰.

۶. همان، حکمت ۷۷ در مورد اول «فمن یصتر فی الفطنة نبتت له الحکمة» و در مورد دوم «خذ الحکمة انی کانت - فان الحکمة تكون فی صدر المنافق فتلجج حتی تخرج فتسکن الی صواحبها فی صدر المؤمن».

۷. همان، خطبه ۱۸۴. «هم اهل الفضائل».

۸. همان، حکمت ۵. «والآداب حلل مجددة».

۹. همان، حکمت ۷۰. «لا میراث کالادب».

۱۰. همان، حکمت ۳۵۱. «ایها الناس تولوا من انفسکم تأدیبها واعدلوا عن ضراوة عاداتها».

۱۱. همان، حکمت ۴۰۴. «کفاک ادبا لنفسک اجتناب ماتکرهه لفریک».

۱۲. همان، خطبه ۱۴۹. «وصیتی ان لاتشرکوا بالله شیئا فلا تضحوا سنته».

را برترین رهنمود و سنت او را رهنمود بخش‌ترین سنت می‌شناسد.<sup>۱</sup>

او غیر از این سنت، که دارای بعد شرعی است، از دیگر سنت‌های برتر، که در عرصه زندگی بروز و نمود دارند نیز بهره می‌گیرد<sup>۲</sup>؛ سنت‌هایی که ثابت و پایرجایند و با گذشت زمان کهنه و فرسوده نمی‌شوند.<sup>۳</sup> طاعت خدا شعار اوست و پیوسته با آن همراه است<sup>۴</sup>؛ او با خشیت خدا آشناست<sup>۵</sup>. صبر و پایداری در راه هدف، شعار دیگر اوست و آن را راهی مهم برای رسیدن به پیروزی می‌داند<sup>۶</sup>. او تابع تعالیم قرآن است و احکام آن، چون لباس اوست.<sup>۷</sup> او دوست‌دار سنن خدا و رسول اوست.<sup>۸</sup>

### در عرصه حق

ثمره تربیت، جز با حق انس ندارد و جز از باطل نمی‌رهد<sup>۹</sup>؛ حق را می‌گویند و به آن عمل می‌کنند<sup>۱۰</sup> و می‌کوشند از راه حق بیرون نیاید و وارد عرصه باطل نگردد<sup>۱۱</sup>. او در صورت خروج از مرز حق و ارتکاب خطا، پیش از آن‌که شهادتی علیه او اقامه شود، به حق اعتراف می‌کند<sup>۱۲</sup>. او از برترین مردم نزد خداوند است؛ زیرا عمل به حق، نزد او محبوب‌ترین است.<sup>۱۳</sup> او به حق رسیده است و این رسیدن، جز در سایه تلاش و صراحت نیست.<sup>۱۴</sup> خداوند نیز اجر تلاش او را داده و راه حق را برایش روشن گردانیده است.<sup>۱۵</sup> او هیچ‌گاه با حق درگیر نمی‌شود و از همین روست که درآویخته با حق را محکوم به شکست می‌داند<sup>۱۶</sup>. از نگاه او محق و مبطل در پیشگاه خدا یکسان نیست<sup>۱۷</sup>. او در بی عمل به حق است و ترک باطل است<sup>۱۸</sup> و از گنناز حق سرباز نمی‌زند<sup>۱۹</sup> و

۱. همان، خطبه ۱۰۹. «واعتدوا بهدی نیکم فانه افضل الهدی واستنوا بسننه فانها الهدی السنن».

۲. همان، نامه ۵۳. «والواجب لک ان تتذکر ماضی لمن تقدّمک من حکومت عادله او سنّه فاضله».

۳. همان، خطبه ۱۳۸. «فالرموا السنن القائمة والآثار البینه».

۴. همان، خطبه ۱۸۹. «فاجعلوا طاعة الله شعاراً».

۵. همان، خطبه ۶۵. «معاشر المسلمین استشعروا الخشیه».

۶. همان، خطبه ۲۶. «فاستمشروا الصبر فانه ادعی الی النصر».

۷. همان، حکمت ۱۰۱. «والقرآن شعاراً».

۸. همان، خطبه ۱۳۰. «لا یؤنسک الا الحق ولا یوحشک الا الباطل».

۹. همان، خطبه ۸۶. «یصف الحق ویعمل به».

۱۰. همان، خطبه ۱۸۴. «ولا یدخل فی الباطل ولا یدخل فی الباطل».

۱۱. همان، خطبه ۱۲۵. «ان افضل الناس عند الله من كان العمل بالحق احب الیه».

۱۲. همان، خطبه ۲۹. «لا یدرک الحق الا بالجد».

۱۳. همان، خطبه ۱۵۶. «فان الله قد اوضح لکم سبیل الحق و انار طرقه».

۱۴. همان، حکمت ۴۰۰. «من صارع الحق صرعه».

۱۵. همان، نامه ۱۷. «لا المحق کالمبطل».

۱۶. همان، خطبه ۱۷۱. «الا ان فی الحق ان تأخذه و فی الباطل ان تترکه».

۱۷. همان، خطبه ۲۰۷. «فلا تکفوا عن مقاله بحق».

اگر سخن حقی به او گفته شود بر او سنگین نمی‌آید.<sup>۱</sup>

ثمره تربیت، علم را با حلم و گفتار را با کردار در آمیخته است؛<sup>۲</sup> و به سبب او، مردم به احکام قرآن پی برده‌اند و به یمن وجود او، کتاب خدا پا بر جا مانده و از تغییر و تبدیل حفظ شده است؛ او امید و آرزویی بالاتر از پاداش خدای سبحان و ترسی بالاتر از خطای خود و حساب‌رسی خداوند ندارد؛<sup>۳</sup> و سزاوار است که تشنه ملاقات چنین افرادی باشیم و از فراق‌شان دست‌ها را بگزیم.<sup>۴</sup>

## ثمره تربیت در حوزه اجتماعی

### مقدمه

بخشی از صفات ثمره تربیت در نهج البلاغه، دارای بعد اجتماعی است و در آن سخن از مباحثی چون: خانواده، حقوق، اخلاق، نظارت اجتماعی، داور، مباحث مربوط به گناه و انحراف و موضع‌گیری درباره آن‌هاست. ثمره تربیت امام علیه السلام، از رهبانیت و انزوا به دور و از بدعت‌ها برکنار است. او شری برای مردم ندارد و در اندیشه تبلیغ و هدایت مردم است. برخی از مباحث مطرح شده در این زمینه از این قرار است:

### در خانواده

ثمره تربیت، با طرح خلقت خداوند همگام است که زوجیت جزئی از آن است؛<sup>۵</sup> رهبر خانواده است و می‌کوشد از راه صدق، جمع پراکنده آنان را گرد هم آورد.<sup>۶</sup> در تربیت اهل خانه می‌کوشد تا شقی نشوند؛<sup>۷</sup> حقوق خانواده را مراعات می‌کند؛ اگر فرزند است، جز در معصیت خدا، مطیع پدر و مادر است<sup>۸</sup> و اگر پدر است وظیفه‌اش تعیین نام نیک برای فرزند و آراستن او به هیأت زیبای مورد سفارش در سنت و آموزش قرآن است.<sup>۹</sup> او در راه خانواده و سازندگی افراد آن مقاومت دارد.<sup>۱۰</sup> نسبت به همسرش امانت داراست و مراقب است که خطر و صدمه‌ای متوجه او نشود. در سفری که برای او پیش می‌آید، خانواده را به خدا می‌سپارد و از این که نگاه ناروایی متوجه

۱. همان. «ولا تظنوا بی استغفالی حق قبل لی».

۲. همان. حکمت ۴۲۴. «بهم علم الكتاب و به علموا، و بهم قام الكتاب و به قاموا، لا یرون مرجواً فوق ما یرجون ولا مخوفاً فوق ما یخافون».

۳. همان. خطبه ۱۲۰. «فحق لنا ان نطعمه الیهم ونعص الایدی علی فراقهم».

۴. خطبه ۱۰۸. «خلقت داراً وجعلت فیها ازواجاً وخداما».

۵. خطبه ۱۰۷. «ولیصدق رائد اهلہ ویجمع شملہ».

۶. «ولا یکن اهلک اشقی الخلق یک».

۷. حکمت ۳۹۱. «فحق الوالد علی الولد ان ینظیعه فی کل شیء الا فی معصیة الله سبحانه».

۸. همان. «و حق الولد علی الوالد ان یحسن اسمہ، ویحسن ادبہ ویعمله القرآن».

۹. خطبه ۱۹۰. «فکان یأمر بها ویبصر علیها نفسه».

خانواده و مال و فرزندش شود، از او پناه می‌خواهد.<sup>۱</sup> او به خاطر عبادت، از همسر و فرزندان جدا نمی‌شود و این کار را وسوسه شیطان می‌داند.<sup>۲</sup> برخوردارش یا همسر، چون برخورد با گُل است؛ زیرا زن همانند گُل است.<sup>۳</sup> او زن را نیز در عرصه شوهرداری به تلاشی در حدّ جهاد تشویق می‌کند<sup>۴</sup> و بنای زندگی او را کمک و حیا و عفاف و غیرت می‌داند. حساسیت زنان نسبت به همسر و تعدد زوجات او، مرز خطا است و غیرت شوهر نسبت به زن، نشانه ایمان است.<sup>۵</sup>

### در اخلاق

ثمره تربیت، دارای جلوه‌هایی از فضایل اخلاقی و اهل حلم و نیکویی و تقواست.<sup>۶</sup> در فراز و نشیب زندگی، با وقار و آرام و در دشواری‌های آن صبور و مقاوم است.<sup>۷</sup> اهل زهد است؛ یعنی کوتاه آرزو، سپاس‌گزار در برابر نعمت‌های خداوند و پرهیزکننده محارم است.<sup>۸</sup> بر مالی که از دست رفته است تأسف نمی‌خورد، به آینده امیدوار است و خود باخته نیست.<sup>۹</sup> وضع موجود دنیا و امروز را با فردای واپسین مقایسه می‌کند و به لذت زهد دست یافته است.<sup>۱۰</sup>

او اهل تقواست و تقوا دژ استوار او<sup>۱۱</sup> و مرکب همواری است که با آن می‌توان به هدف رسید.<sup>۱۲</sup> تقوا دوی دردهای روان<sup>۱۳</sup> و بهترین توشه اوست<sup>۱۴</sup> و هیچ ارجمندی چون آن نیست.<sup>۱۵</sup> تقوای او از نوع تقوای صاحبان خرد است که اندیشه خدا و معاد، خرد آن‌ها را به خود مشغول داشته است.<sup>۱۶</sup>

ثمره تربیت علوی، اهل صبر و مقاومت است و صبر را دلیری می‌داند.<sup>۱۷</sup> او صبر را جامه پیوسته تن قرار داده و آن را بهترین عامل پیروزی می‌داند.<sup>۱۸</sup> او نسبت صبر را به ایمان، مثل نسبت سر به بدن می‌داند<sup>۱۹</sup> و چنان به صبر وابسته است و به آن خو گرفته است که زرق و برق حرام نمی‌تواند بر

۱. خطبه ۴۶. «اللهم آتی اعوذ بک من وعناء السفر و... و سوء المنظر فی الامل والعال والولد».

۲. همان، خطبه ۲۰۰. «لقد استهام بک الخبیث اما رحمت اهلک وولدک».

۳. همان، نامه ۳۱. «ریحانة ولیست بقهرمانة».

۴. همان، حکمت ۱۳۱. «وجهاد المرأة حسن التعبل».

۵. همان، حکمت ۱۱۹. «غیرة المرأة کفر و غیرة الرجل ایمان».

۶. همان، خطبه ۱۸۴. «واما النهار فحلماء علماء ابرار اتقیاء».

۷. همان، خطبه ۸۰. «فی الزلازل وقور و فی المکاره صبور».

۸. همان، خطبه ۸۰. «الزهادة قصر الامل والشکر عند النعم والتورع عند المحارم».

۹. همان، حکمت ۴۳۱. «ومن لم یأس علی الماضي ولم یفرح بالآتی فقد اخذ الزهد بطرفیه».

۱۰. همان، نامه ۲۷. «ذهبوا العاجل الدنیا و آجل الآخرة اصابوا لذة زهد الدنیا فی دنیاهم».

۱۱. همان، خطبه ۱۵۶. «ان التقوی دار حصن».

۱۲. همان، خطبه ۱۶. «وان التقوی مطیا ذلل».

۱۳. همان، خطبه ۱۸۹. «دواء قلوبکم».

۱۴. همان، حکمت ۱۲۵. «خیر الزاد التقوی».

۱۵. همان، حکمت ۳۶۳. «ولا عزّ اعزّ من التقوی».

۱۶. همان، خطبه ۱۸۲. «قد شغل التفکر لیه».

۱۷. همان، حکمت ۳. «والصبر شجاعة».

۱۸. همان، حکمت ۷۹. «فان الصبر من الایمان کالرأس من الجسد».

صبر او غالب شود و آن را درهم شکنند<sup>۱</sup>. او مدتی را در برابر عوامل زور و زر و فریب، صبر می‌کند، ولی به دنبال آن آسایش و راحتی طولانی دارد<sup>۲</sup>.

### در گفتار و رفتار

او آگاه است که شخصیت آدمی در زیر زبان‌اش پنهان است و تا سخن نگوید عیب و هنرش نهفته است<sup>۳</sup>. از نگاه او، هیچ تقوایی برتر از تقوای زبان نیست<sup>۴</sup> و زبان خود را مهار می‌کند؛ زیرا می‌داند زبان نسبت به صاحب‌اش سرکش و نافرومان است<sup>۵</sup> و البته اگر زبان صالح باشد، خداوند آن را برای او بهتر از ثروت قرار می‌دهد<sup>۶</sup>.

سخن او نرم و ملایم است<sup>۷</sup>. ممکن است در سخن، کسی بر او غالب شود؛ اما در خاموشی و سکوت کسی بر او غالب نیست<sup>۸</sup>. او خاموشی بسیار را سببی برای بزرگی و هیبت می‌داند<sup>۹</sup> و به شنیدن، حریص‌تر از گشتن است<sup>۱۰</sup>.

او در رفتار خود، عقیف است و آن را حتی در فقر مایه زینت می‌داند<sup>۱۱</sup>. او چشم پوشی از خطای دیگران را زکات پیروزمندی می‌داند<sup>۱۲</sup> و عفو برتر، درخور اوست که در عین قدرت صورت می‌گیرد<sup>۱۳</sup>.

او در رفتار، از پیامبر ﷺ سرمشق می‌گیرد<sup>۱۴</sup> و راه و رسم او را می‌جوید و قدم در راه او می‌گذارد<sup>۱۵</sup> و در حیات اجتماعی چنان است که باید گفت خداوند به وسیله او حجت‌ها و آیات خود را حفظ می‌کند<sup>۱۶</sup>.

۱. همان، خطبه ۱۸۰. «فلا يغلب الحرام صبركم».
۲. همان، خطبه ۱۸۴. «صبروا اياماً قصيرة اعقبتم راحة طويلة، تجارة مربحة».
۳. همان، حکمت ۱۴۰. «المرء مخبوء تحت لسانه».
۴. همان، خطبه ۱۷۵. «والله ما اري عبداً يتقى تقوى تنفعه حتى يحزن لسانه».
۵. همان. «وليحزن الرجل لسانه فان هذا اللسان جموح لصاحبه».
۶. همان، خطبه ۱۱۳. «الا وان اللسان الصالح يجعله الله تعالى للمرء في الناس خيره من المال».
۷. همان، خطبه ۱۸۴. «لينا قوله».
۸. همان، حکمت ۲۸۱. «وكان ان غلب على الكلام لم يغلب على السكوت».
۹. همان، حکمت ۲۱۵. «بكثره الصمت تكون الهيبة».
۱۰. همان، حکمت ۲۸۱. «وكان على ان يسمع احرص منه على ان يتكلم».
۱۱. همان، حکمت ۶۵. «العفاف زينة الفقير».
۱۲. همان، حکمت ۲۰۲. «والعفو زكاة الظفر».
۱۳. همان، حکمت ۴۹. «اولى بالناس بالعفو اقدرهم على العقوبة».
۱۴. همان، خطبه ۱۵۹. «في رسول الله كافي لك الاسوة».
۱۵. همان. «اقتص اثره ولج مولجه».
۱۶. همان، حکمت ۱۴۷. «يحفظ الله بهم حججه وبيئاته».

### در عرصه حقوق

ثمره تربیت، در حیات اجتماعی حقوقی را مراعات می‌کند و حق خداوند را مبنای دیگر حقوق قرار می‌دهد<sup>۱</sup>. دامنه این حقوق، دربرگیرنده مسایل و امور بسیاری است که از جمله می‌توان این موارد را نام برد:

- حق اسلام که ارزان تحصیل نشده است و حق آن باید ادا شود<sup>۲</sup>؛
- حق پیامبر صلی الله علیه و آله که خداوند او را مأمور ابلاغ رسالت قرار داده است<sup>۳</sup>؛
- حق اهل بیت علیهم السلام که ویژگی ولایت دارند و درباره آن‌ها وصیت شده است<sup>۴</sup>؛
- حق نزدیکان که امام علیه السلام به آیه قرآن استناد کرده و برخی را بر برخی برتری داده است<sup>۵</sup>؛
- و بالاخره حق افراد دور و نزدیک<sup>۶</sup>.

ثمره تربیت، در میان حقوق، به حقوق برادران دینی عنایت بیش‌تری دارد؛ چرا که به اتکای دوستی و الفت، نمی‌توان آن را نادیده گرفت<sup>۷</sup> و نصیحت را از برادر دینی دریغ داشت<sup>۸</sup>.

### در مورد مردم

او یا مردم رابطه خوبی دارد و مردم نیز به او امید خیر دارند و از شر او درامان‌اند<sup>۹</sup>. اگر بر کسی خشم گیرد به او ستم روا نمی‌دارد و اگر با کسی دوست شود به سبب دوستی او به گناه نمی‌افتد<sup>۱۰</sup>. سعی می‌کند برای خطای دیگران، عذری بیابد و عذر آن‌ها را بپذیرد<sup>۱۱</sup>. دیدارش یا افراد، بر اساس محبت است<sup>۱۲</sup>. آثار شادمانی در چهره او پیداست<sup>۱۳</sup> و در عین حال، خود را از مشارکت اهل هوا رهایی بخشیده است<sup>۱۴</sup>. همدم اهل خیر، و از اهل شر<sup>۱۵</sup> جدا و با اهل ورع و صداقت پیوند دارد<sup>۱۶</sup>. نه دوری او از مردم از سر تکبر است و نه نزدیکی‌اش با مردم

۱. همان، خطبه ۲۰۷. «ثم جعل سبحانه من حقوقه حقوقاً فترضها الله لبغض الناس».

۲. همان، خطبه ۱۸۹. «و ادوا اليه حقّه و وضعوه مواضعه».

۳. همان. «جعل الله بلاغاً لرسالة وكرامة لامته و ربيعاً لاهل زمانه».

۴. همان، خطبه ۲. «ولهم خصائص الولاية و فيهم الوصية».

۵. همان، نامه ۲۸. «اولوا الارحام بعضهم اولى ببعض».

۶. همان، نامه ۵۳. «والزم الحق من لزمه من القريب والبعيد».

۷. همان، نامه ۳۱. «ولا تضيقن حق الخبيك اتكالا على ما بينك وبينه».

۸. همان. «وامحض اخاك النصيحة حسنة كانت او قبيحة».

۹. همان، خطبه ۱۸۴. «الخير منه مأمول والشر منه مأمون».

۱۰. همان. «لا يحيف على من يفيض ولا يأنم فيمن يحب».

۱۱. همان، حکمت ۲۸۱. «لا يلوم احداً على ما يجد العذر، في مثله حتى يسمع اعتذاره».

۱۲. همان، خطبه ۲۰۵. ۱۳. همان، حکمت ۳۲۵. «بشرة في وجهه».

۱۴. همان، خطبه ۸۶. «فخرج... مشاركة اهل الهوى».

۱۵. همان، نامه ۳۱. «فان اهل الخير تكن منهم وياين اهل الشر تبين عنهم».

۱۶. همان، نامه ۵۳. «والصق باهل الورع والصدق».

از سر مکر و خدعه<sup>۱</sup>.

### در گناه و عصیان

شمره تربیت علوی، از گناه دور است؛ زیرا ریشه گناه، شهوت است<sup>۲</sup> و او بر شهوت خویش مسلط است و تسلیم جهالت خود نیست. هر که جز این باشد در مسیر هلاکت و فناست<sup>۳</sup>. او نفس خود را لجام زده و خود را از نافرمانی خدا باز داشته است<sup>۴</sup>؛ او چشم از حرام پوشیده است<sup>۵</sup>، زیرا گناه کار را در بدترین جایگاه می‌داند<sup>۶</sup>. او در خلوت نیز از معصیت دوری می‌کند؛ زیرا شاهد گناه، همان حاکم و داور است<sup>۷</sup>. او حتی گناه کوچک را نیز بر خود روا نمی‌دارد<sup>۸</sup>.

### شمره تربیت در حوزه اقتصادی

مقدمه

در عرصه اقتصاد نیز برای شمره تربیت از دید امام علی علیه السلام صفات و خصایصی است که به مواردی از آن اشاره می‌شود. طبیعی است که نخستین نکته در این حوزه، توجه به کار و تولید است که در نقشه کلی حیات، مسئله‌ای مهم است و سعادت آخرت بدون آن تأمین شدنی نیست<sup>۹</sup>. او برای تأمین معیشت، ناگزیر است بخشی از اوقات خود را به کار اختصاص دهد<sup>۱۰</sup> و در طلب حلال باشد<sup>۱۱</sup>. از بیکاری، حتی اگر یک ساعت باشد، گریزان است. البته او می‌داند روزی هر کس خود به خود می‌رسد<sup>۱۲</sup>. از نعمت‌های دنیا آنچه به سراغ او می‌آید از آن بهره‌مند می‌شود و از آنچه که از او روی برتافته روی گردان است<sup>۱۳</sup>. در جستجو، خود را به خستگی و هلاکت نمی‌اندازد<sup>۱۴</sup>؛ چرا که هر تلاش‌گری روزی نمی‌یابد و هر صاحب مناعتی محروم نمی‌شود<sup>۱۵</sup>؛ به

۱. همان، خطبه ۱۸۴. «لیس تباعده بکبر وعظمة ودنوه بمکر و خدیعة».

۲. همان، خطبه ۱۷۵. «وما من معصية الله شيء الا ياتي في شهوة».

۳. همان، خطبه ۱۰۴. «فان النازل بهذا المنزل نازل بشفا جرف هار».

۴. همان، خطبه ۲۳۷. «الجم نفسه... فامسكها يلجامها عن معاصي الله».

۵. همان، حکمت ۳۶۰. «غضوا ابصارهم عما حرم الله عليهم».

۶. همان، خطبه ۱۰۸. «واما اهل المعصية فانزلهم سز دار».

۷. همان، حکمت ۳۱۶. «اتقوا معاصي الله في الخلوات فان الشاهد هو الحاكم».

۸. همان، خطبه ۱۴. «ولا تامن على نفسك صغير معصية».

۹. همان، حکمت ۱۴۲. «لا تكن متن... برجو الآخرة بلا عمل».

۱۰. همان، حکمت ۳۸۲. «وساعة يترم معاشه».

۱۱. همان، خطبه ۱۸۴. «وطلباً في حلال».

۱۲. همان، حکمت ۲۶۷. «والحظ يأتي من لا ياتيه».

۱۳. همان، حکمت ۳۸۷. «خذ من الدنيا ما اتاك وتول عما تول عنك».

۱۴. همان، نامه ۳۱ «فخفف في الطلب».

۱۵. همان، «فليس كل طالب بمزوق ولا كل مجمل بمحروم».

ویژه که زیاده طلب به تنگدستی محکوم است.<sup>۱</sup>

### دو صورت کار

او پیرو مکتب است و راه شرافت برای او معلوم و از زیان و عوارض خیانت آگاه است. او، اندیشه روزی را که نیامده بر اندیشه امروزش بار نمی‌کند<sup>۲</sup>؛ زیرا اگر روز نرسیده جزو عمر او باشد، خداوند روزی او را عطا خواهد کرد.

او کار می‌کند، ولی نه آن گونه که کار دنیا او را از آخرت باز دارد. او سعی می‌کند برای آخرت کار کند و این کار برای او بهره دنیوی نیز خواهد داشت<sup>۳</sup> و تنها به کار شرافت‌مندانه می‌پردازد<sup>۴</sup>؛ به ویژه که گاهی بازمانده کار آدمی به وارث می‌رسد و او ممکن است با صرف مال در راه خیر، خود را بهشتی سازد و صاحب اصلی، به علت خیانت در کار وارد دوزخ شود و این بزرگ‌ترین حسرت برای آدمی در روز قیامت است.<sup>۵</sup>

### موضع او در برابر مال

نگاه ثمره تربیت به مال و ثروت، این است که مال می‌تواند وسیله آزمایش باشد<sup>۶</sup>؛ به ویژه که مال سرچشمه شهوت<sup>۷</sup> و دل‌بستگی و عشق به آن، مایه کوری دل است.<sup>۸</sup> او زیادی ثروت را مایه سعادت نمی‌داند؛ بلکه سعادت را در دانش فراوان و بردباری بسیار می‌داند.<sup>۹</sup>

او مال را با چشم طمع نمی‌نگرد، چرا که بر تن کردن جامه طمع، سبب زبونی است<sup>۱۰</sup> و طمع‌کار در یوغ خواری است.<sup>۱۱</sup> طمع آدمی را به سرچشمه می‌برد، ولی او را باز نمی‌گرداند.<sup>۱۲</sup> آرزوهای مالی او تعدیل شده است؛ زیرا می‌داند که آرزوهای چشم‌های دیدن را کور می‌کند.<sup>۱۳</sup> او مال را امانت الهی در دست خویش می‌بیند که قوت فقیران در آن است و می‌داند که گرسنگی مستمندان، جز از کامیابی نامشروع توانگران نشأت نگرفته است.<sup>۱۴</sup>

۱. همان، حکمت ۳۶۸. «حکم علی مكثر منها بالفاقة».

۲. همان، حکمت ۲۵۹. «لا تحمل هم یومک الذی لم یأتک علی یومک الذی قد اتاک».

۳. همان، حکمت ۲۶۱. «الناس فی الدنيا عاملان: عامل عمل فی الدنيا للندی... وعامل فی الدنيا لما یعدها فاحرز الحظین معاً وملك الدارین جمیعاً».

۴. همان، نامه ۳۱. «الحرفة مع العفة خیر من الفنی مع الفجور».

۵. همان، حکمت ۴۲۱. «ان اعظم الحسرات یوم القیامة رجل کسب مالاً فی غیر طاعة الله فورثه رجل... فدخل به الجنة ودخل الاول النار».

۶. همان، حکمت ۹۰. «انه سبحانه یختبرهم بالاموال والاولاد».

۷. همان، حکمت ۵۵. «المال مائة الشهوات».

۸. همان، حکمت ۹۱. «ولکن الخیر ان یكثر علمک وان یعظم حلمک».

۹. همان، حکمت ۲. «ازری بنفسه من استعشر الطمع».

۱۰. همان، حکمت ۲۱۷. «الطامع من وثاق الذل».

۱۱. همان، حکمت ۲۶۷. «ان الطمع مورد غیر مصدر».

۱۲. همان، حکمت ۲۶۷. «والامانی تعمی اعین البصائر».

۱۳. همان، حکمت ۳۲۰. «ان الله سبحانه فرض فی اموال الاغنیاء اقوات الفقراء فما جاع فقیر الا بما منع غنی والله تعالی



### در توزیع

ثمره تربیت از دیدگاه امام علیه السلام، اهل توزیع درآمد است و از احتکار و گنجینه سازی دور است.<sup>۱</sup> او اهل ذخیره سازی غنایم دنیا نیست<sup>۲</sup> و از مال، به میزان ضرورت برمی دارد و اضافه آن را برای روز حاجت خویش از پیش می فرستد.<sup>۳</sup> او به روزی رسانی خدا راضی است و بر آنچه که از دست می رود اندوهگین نمی شود.<sup>۴</sup>

او اهل احتکار نیست، زیرا امامش فرموده است<sup>۵</sup> پیامبر خدا آن را منع کرده. از نگاه او، انباشتگی مال رنج آور است؛ به ویژه مالی که جمع شود و مصرف نگردد و یا بناپی که احداث گردد و در آن سکونت نباشد.<sup>۶</sup>

### در مصرف

او مالک ثروت مشروع است و طبعاً حق دارد از آن مصرف کند. او در مصرف، به بهترین وجه از نعمت خدا بهره می گیرد و نعمت های خدا را تباه نمی سازد.<sup>۷</sup> او در عین ثروتمندی، میانه روی می کند<sup>۸</sup> و می داند کسی که با میانه روی زندگی می کند، به نیازمندی نمی افتد.<sup>۹</sup> او اهل قناعت به حد کفاف است<sup>۱۰</sup> و از خدا می طلبد که با تنگدستی، حرمت اش را نشکند.<sup>۱۱</sup> او از مردم بد درخواست روزی نمی کند<sup>۱۲</sup>؛ چرا که اصولاً آن کس که به رفع نیاز بسنده کند، به آسایش دست می یابد.<sup>۱۳</sup> بخشی از درآمد او، صرف ادای حقوق<sup>۱۴</sup>، زکات برای مستمندان<sup>۱۵</sup> پرداخت خمس، پرداخت حق مسکینان و سائلان و... می شود. او اسراف نمی کند<sup>۱۶</sup> و از تیزیر به دور است.<sup>۱۷</sup> او حسابگر است؛ اما اهل سخت گیری<sup>۱۸</sup> و اتراف نیست

۱. همان، نامه ۴۵. «فوالله ما کنزت من دنیاکم تیزراً». ۲. همان. «لا ادخرت من غنائمها وفرأ».
۳. همان، نامه ۲۱. «وامسک المال بقدر ضرورتک و قدم الفضل لیوم حاجتک».
۴. همان، حکمت ۳۴۱. «من رضی برزق الله لم یحزن علی ما فاته».
۵. همان، نامه ۵۳.
۶. همان، خطبه ۱۱۳. «ومن العناء ان المرء یجمع مالا یا کمل ویبني مالا یسکن».
۷. همان، نامه ۶۹. «واستصلح کل نعمة انعمها الله علیک ولا تضعین نعمة من نعم الله عندک».
۸. همان، خطبه ۱۸۴. «وقصد فی غنی».
۹. همان، حکمت ۱۴۰. «مال عال من اقتصد».
۱۰. همان، حکمت ۴۱. «وقع بالكفاف».
۱۱. همان، خطبه ۲۱۶. «ولا تبدل جاهی بالافتار».
۱۲. همان. «واستعطف شرار خلقک».
۱۳. همان، حکمت ۳۷۱. «ومن اقتصر علی بلغة الکفاف فقد انتظم الزاحة».
۱۴. همان، خطبه ۱۴۲. «فمن اتاه الله مالا ولیصبر نفسه علی الحقوق والنواب».
۱۵. همان، خطبه ۲۳۴. «مع ما فی الزکوة من صرف ثمرات الارض».
۱۶. همان، نامه ۲۱. «قدع الاسراف مقتصداً».
۱۷. همان، حکمت ۳۲. «ولا تکن میذراً».
۱۸. همان. «کن مقدراً مقتراً».

که شیطان، با وجود مترف به آرزوی خویش دست می‌یابد.<sup>۱</sup> او به جا مصرف می‌کند؛ چرا که در غیر این صورت، خداوند آدمی را از سپاس خویش محروم سازد.<sup>۲</sup>

### مراقبت‌های لازم

او می‌داند که خدا را برای هر نعمتی حقی است که کوتاهی در آن منجر به زوال نعمت می‌شود.<sup>۳</sup> او به قناعت می‌پردازد که گنجی از آن غنی تر نیست<sup>۴</sup> و به شکم پرستی نمی‌پردازد که شیوه بهایم است.<sup>۵</sup> از غذای حرام می‌پرهیزد که غذای بدی است.<sup>۶</sup> از نعمت خدا برای نافرمانی او بهره نمی‌گیرد.<sup>۷</sup> اهل طاعت است و تخلف از آن را دلیل خشم خدا بر آدمی می‌داند.<sup>۸</sup> سعی دارد حرام بر صبر او چیره نشود<sup>۹</sup> و به هنگام فراوانی نعمت شکر آن از یادش نرود.<sup>۱۰</sup>

او به خویشان رسیدگی می‌کند.<sup>۱۱</sup> برای گرسنگان خوان می‌گستراند.<sup>۱۲</sup> اسیران و گرفتاران را از بند می‌رهاند.<sup>۱۳</sup> به وام‌داران و درویشان کمک می‌کند.<sup>۱۴</sup> اگر در جایگاه رهبری باشد، خود را با زیردست‌ترین مردم مطابقت می‌دهد.<sup>۱۵</sup> و به زیر دستان و گدایان و محتاجان رسیدگی می‌نماید.<sup>۱۶</sup> اهل انفاق<sup>۱۷</sup> و وجود و کرم است.<sup>۱۸</sup> و بخل نمی‌ورزد، زیرا بخل جامع همه عیوب است.<sup>۱۹</sup> با خدا از راه صدقه تجارت می‌کند.<sup>۲۰</sup> در عین فقر و ناداری، مناعت طبع خود را از دست نمی‌دهد.<sup>۲۱</sup> و در حال بی‌نیازی، استکبار ندارد و کارش به سرمستی نمی‌گشود.<sup>۲۲</sup> یاد خدا در همه حال با اوست و زینت دنیا او را از آن باز نمی‌دارد.<sup>۲۳</sup>

۱. همان، نامه ۱۰. «قد اخذ الشيطان منك ما أخذ».
۲. همان، خطبه ۱۲۶. «الا حرمه الله شکرهم وکان لغیره ودهم».
۳. همان، حکمت ۲۳۶. «ومن قصر فيه خاطر بزوال نعمته».
۴. همان، حکمت ۳۶۳. «ولا کنز اغنی من القناعة».
۵. همان، خطبه ۱۵۲. «ان البهائم همها علفها».
۶. همان، نامه ۳۱. «بئس الطعام الحرام».
۷. همان، حکمت ۳۲۲. «ان لا تستعینوا بنعمة الله علی معاصیه».
۸. همان، نامه ۳۰. «وغير الله نعمته و دخل به نعمته».
۹. همان، خطبه ۸. «فلا یغلب الحرام صبرکم».
۱۰. همان. «فلا تنسوا عند التعم شکرکم».
۱۱. همان، خطبه ۱۴۲. «فلیصل به القرابة».
۱۲. همان. «ولیحسن منه الضیافة».
۱۳. همان. «ولیکف به الاسبیرو العانی».
۱۴. همان، خطبه ۱۴۲. «ولیعط منه الفقیر والغارم».
۱۵. همان، خطبه ۲۰۰. «ان یقدروا انفسهم بضعفة الناس».
۱۶. همان، نامه ۵۳. «الله الله فی الطبقة السفلی... من المساکین والمحتاجین واهل البؤسی والزمینی».
۱۷. همان، حکمت ۱۱۸. «انفق الفضل من ماله».
۱۸. همان، حکمت ۲۱۵. «وبالافضال یعظم الاقدار».
۱۹. همان، حکمت ۳۷۰. «البخل جامع لمساوی العیوب».
۲۰. همان، حکمت ۲۵۰. «فتاجر والله بالصدقة».
۲۱. همان، خطبه ۶۳. «ایاکم ممن لا یطره نعمة».
۲۲. همان، خطبه ۱۹۰. «رجال من المؤمنین الذین لا یشغلهم عنها زینة متاع ولا قرة عین من ولد ولامال».

## شماره تربیت در حوزه سیاسی

### مقدمه

یکی از دست‌آورد‌های تربیت مذهبی از نظر اسلام، سیاسی شدن ثمره تربیت است و ثمره تربیت دارای آگاهی و عمل سیاسی است. او از نظام مربوط به روابط متقابل مردم با هیأت حاکم آگاه است. توان تحلیل مسایل سیاسی را دارد و به توسعه و تعمیق بینش خود در آن عرصه می‌پردازد. ملاک حکومت حق را می‌شناسد و برای تحقق آن مشارکت و تلاش می‌کند.

او به زمان خویش آگاه است و راه حق برای او آشکار و شیوه‌های وصول به آن برای او روشن است. به این دلیل در انتخاب راه حیات آزاد است: یا سعادت دایم را برمی‌گزیند و یا در بدبختی دامن‌گیر می‌شود.<sup>۱</sup> ثمره تربیت علوی، در عرصه سیاسی، صفاتی دارد که مهم‌ترین آن‌ها چنین است:

### در حکومت و حاکم

او اصل وجود حاکم را برای مدیریت و کارگردانی امور جامعه می‌پذیرد و آن را امری ناگزیر می‌داند<sup>۲</sup> تا در سایه آن، مؤمن به طاعت خود مشغول باشد و کافر نیز بهره خویش را از زندگی ببرد. حاکم، امور مالی مملکت را سامان می‌دهد و با دشمنان ستیزه می‌کند و حق ضعیف را از قوی باز می‌ستاند و...؛ اما انجام این مسئولیت در توان هرکس نیست و تنها اهل بصیرت، مقاومت و آگاه به مواضع حق هستند که می‌توانند این پرچم را بر دوش کشند.<sup>۳</sup> آنان که داناترین مردم به تعالیم الهی‌اند<sup>۴</sup> و در کشاکش زندگی با وقار و آرام و در دشواری‌ها بردبارند<sup>۵</sup> و از رشوه پرهیز می‌کنند؛ تا حق ضایع نگردد.<sup>۶</sup> او مبنای حکومت را به مقصد رساندن وظیفه الهی می‌داند<sup>۷</sup> و معتقد است حاکمیت باید بر اساس عمل به قرآن و سیره پیامبر باشد.<sup>۸</sup> هر جا که بار قرآن فرود آید، حاکم باید در همان جا فرود آید و هر جا که جایگاه قرآن باشد، باید همان جا مسکن‌گزیند و در نهایت، زمام اختیار و عمل خود را به قرآن بسپارد و قرآن رهبر و پیشوای او باشد.<sup>۹</sup> او حق والی بر رعیت را می‌شناسد و آن را از بزرگ‌ترین واجبات به حساب می‌آورد<sup>۱۰</sup> و

۱. همان، خطبه ۱۵۶. «فان الله قد اوضح لكم سبيل الحق وانار طرقه فشقوة لازمة او سعادة دائمة».

۲. همان، خطبه ۴۰. «وانه لا بد للناس من امير براو فاجر».

۳. همان، خطبه ۱۷۲. «ولا يحمل منه العلم الا اهل البصر والصبر والعلم بمواضع الحق».

۴. همان، «واعلمهم بامر الله». همان، خطبه ۱۸۴. «في الزلازل وقور وفي المكاره صبور».

۵. همان، خطبه ۱۳۱. «ولا المرتشي في الحكم فيذهب بالحقوق».

۶. همان، خطبه ۱۰۵. «انه ليس على الامام الا ما حمل من امر ربه».

۷. همان، خطبه ۱۶۸. «ولكم علينا العمل بكتاب الله تعالى و سيرة رسول الله».

۸. همان، خطبه ۸۶. «قد امکن الكتاب من زمامه فهو قائده وامامه، يحل حيث حلّ ثقله، وينزل حيث كان منزلته».

۹. همان، خطبه ۱۰۷. «واعظم ما افترض سبحانه من تلك الحقوق، حق الوالی علی الرعية».

از حق رعیت بر والی نیز آگاهی دارد<sup>۱</sup> و وفای به بیعت و قبول دعوت او و اطاعت از فرمان وی را از یاد نمی برد.<sup>۲</sup>

### ارزش حکومت

حاکم اسلامی، به اسم اسلام و به تبعیت از حاکمیت الهی بر مردم حکم می راند و مشروعیت حکومت خود را از خدا گرفته و عمل اش مبتنی بر اسلام و تبعیت از چیزی است که خداوند منتهای رضای خود را در آن قرار داده است.<sup>۳</sup> او برای اقامه حقوق و احیای سنت می کوشد<sup>۴</sup>؛ حق خدا را کوچک نمی شمارد<sup>۵</sup> و دنیای خویش را به بهای نابودی آخرت آباد نمی کند.<sup>۶</sup> کارگردانی امور مردم و رسیدگی به درد و مشکل آنان از کارهای حاکم است. او دوست دار مردم است و دل اش لبریز از رحمت و محبت به آنهاست<sup>۷</sup> و با آنان فروتن و نرم خوست.<sup>۸</sup> حقوق مردم را تمام و کمال ادا می کند<sup>۹</sup> و در روابط و همشینی با مردم چهره اش گشاده است<sup>۱۰</sup> و در حدّ توان، برای مردم خیراندیشی می نماید.<sup>۱۱</sup>

حاکم تلاش می کند عیب مردم را پوشیده دارد<sup>۱۲</sup> و به محرومان و نیازمندان جامعه رسیدگی کند.<sup>۱۳</sup> او در برابر حق گوش شنوا دارد؛ که اگر چنین نباشد عمل به حق برای او سنگین خواهد بود.<sup>۱۴</sup> با مردم برادر<sup>۱۵</sup> و در احیای حقوق آنها یاورشان است.<sup>۱۶</sup> او از آن روی که حاکم مردم است بر آنها ستم نمی کند و علیه آنها جبهه نمی گیرد<sup>۱۷</sup>. او مراقب است که مبادا ناموس ها، خون ها، دستاوردها، قوانین و رهبری مسلمانان در اختیار گرسنه چشمی باشد که اموال

۱. همان. «فقد جعل الله سبحانه لي عليكم حقاً».
۲. همان، خطبه ۳۴. «وما حقى عليكم؛ فالوفاء بالبيعة والا جابة حين ادعوكم والطاعة حين امرکم».
۳. همان، خطبه ۱۸۹. «جعل الله فيه منتهى رضوانه وذروة دعائمه وسنام طاعته».
۴. همان، خطبه ۱۰۴. «والاحياء للسنه واقامة الحقوق على مستحقيها».
۵. همان، نامه ۴۳. «ولا تستهن بحق ربك».
۶. همان. «ولا تصلح دنياك بحق دينك».
۷. همان، نامه ۵۳. «واشعر قلبك الرحمة للرعية والمحبة لهم والطف بهم».
۸. همان، نامه ۲۷. «فاخفض لهم جناحك والن لهم جانك».
۹. همان، نامه ۲۶. «فوقهم حقوقهم».
۱۰. همان، نامه ۷۶. «سع الناس بوجهك ومجلسك و حکمك».
۱۱. همان، خطبه ۲۰۷. «على عبادة النصيحة بمبلغ جهدهم».
۱۲. همان، نامه ۵۳. «في الناس عيوباً الوالى احق من سترها».
۱۳. همان. «ثم الطبقة السفلى من اهل الحاجة والمسكنة الذين يحق ردهم ومعونتهم».
۱۴. همان، خطبه ۲۰۷. «فانه من استنقل الحق ان يقال له... كان العدل بهما اقل عليه».
۱۵. همان، نامه ۲۳. «فانهم الاخوان في الدين».
۱۶. همان. «والاعوان على استخراج الحقوق».
۱۷. همان. «وامره ان لا يجهيم ولا يعضم ولا يرغب عنهم تفضلاً بالامارة عليهم».

مسلمانان را میدان تاخت و تاز آزمندیش سازد و یا نادانی که با جهالت خویش مردم را به گمراهی کشاند... یا رشوه خواری که حقوق را پایمال کند<sup>۱</sup>. او پاسدار عدل است؛ زیرا: «فی العدل سعة»<sup>۲</sup> و هدف اصلی او استقرار عدل در جوامع است.<sup>۳</sup>

#### در اجرا و مجریان

او در انتخاب مجریان امور، بهترین افراد را برمی‌گزیند؛<sup>۴</sup> آنان که سابقه بد ندارند<sup>۵</sup> و همکاران گناه و ستم نبوده‌اند<sup>۶</sup> و حق ضعیف را از قوی می‌ستانند<sup>۷</sup> و ستمکار را مهار می‌کنند و می‌کشاند تا به آب‌شخور حق وارد شود.<sup>۸</sup>

او برای حسن جریان امور، با افراد حکیم و فرزانه هم بحث و هم سخن می‌شود<sup>۹</sup> و البته رعیت نیز، در مقابل وظیفه دارد زمام‌دار را از سخن حق و مشورت به عدل محروم نسازد.<sup>۱۰</sup>

#### در جنگ و در صلح

اصل جنگ و جهاد با دشمن، همانند جراحی بر پیکر جامعه فاسد، واجب است و ترک آن سبب پوشیدن جامعه خواری است.<sup>۱۱</sup> فرمانده جنگ باید فردی شجاع، بیدار، هشیار نسبت به دشمن و چون آتشی سخت و سوزان باشد.<sup>۱۲</sup> جنگ او با دو گروه است: گروهی که در اندیشه تصاحب چیزی هستند که از آن او نیست؛ و گروهی که از حق روی گردانده‌اند.<sup>۱۳</sup> او در عمل به آن چه به مردم دستور می‌دهد، خود پیشگام<sup>۱۴</sup> و در جرأت، خود پیشتاز است؛ طوری که اگر همه علیه او باشند، از آنان روی برنمی‌گرداند.<sup>۱۵</sup>

۱. همان، خطبه ۱۳۱. «وقد علمتم أنه لا ينبغي أن يكون الوالي على الفروج والدماء والمغانم والاحكام وامامة المسلمين البخیل فتكون في اموالهم نهمته ولا المرتشي في الحكم فيذهب بالحقوق».
۲. همان، خطبه ۱۵.
۳. همان، نامه ۵۳. «وان افضل قرّة عين الولاية استقامة العدل في البلاد».
۴. همان. «ثم اختر للحكم بين الناس افضل رعبتك».
۵. همان. «ان شر وزراءك كان للاشرا قبلک وزیراً».
۶. همان. «فانهم يحولان الائمة واخوان الظلمه».
۷. همان. «لن تفسد امة لا يؤخذ للضعيف فيها حقه من القوي غير متعتع».
۸. همان، خطبه ۱۳۶. «... ولا تؤدون الظالم بغرامته حتى اوردته منهل الحق وان كان كارهاً».
۹. همان، نامه ۵۳. «واكثر مدارسة العلماء ومناقشة الحكماء».
۱۰. همان، خطبه ۲۰۷. «فلا تكفوا عن مقالة بحق او مشورة بعدل».
۱۱. همان، خطبه ۲۷. «فمن ترك رغبة عن البسه الله ثوب الذل».
۱۲. همان، نامه ۳۸. «لا ينأى ايام الخوف ولا يتكل عن الاعداء ساعات الروع اشد على الفجار من حريق النار».
۱۳. همان، خطبه ۷۲. «الا وانی اقاتل رجلین رجل ادعی ماليس له وآخر منع الذى عليه».
۱۴. همان، خطبه ۱۷۴. «والله ما احنکم على طاعة الا واسبقکم اليها».
۱۵. همان، نامه ۴۵. «والله لو تظاهرت العرب على قتالی لما وليت عنها».

او آتش افروز جنگ نیست و جنگ‌اش دفاعی است.<sup>۱</sup> او می‌کوشد مردم در بایند برای چه می‌جنگند تا راه عذر بر آنان بسته شود.<sup>۲</sup> هدف نهایی او، این است که مردم راه حق را بیابند و آن را بپذیرند.<sup>۳</sup> او روحیه شهادت‌طلبی دارد؛ زیرا: «ان اکرم الموت القتلى»<sup>۴</sup>؛ او شهادت طلب و پناه جو از فتنه‌ها است<sup>۵</sup> و با این اندیشه، سربازان را تشجیع می‌کند که حق شمشیر را ادا کنند.<sup>۶</sup> او برای شهیدان ارزش قایل و از فراق‌شان متأثر است<sup>۷</sup> و البته در ادای حق اولیای شهیدان نیز کوتاهی نمی‌ورزد.<sup>۸</sup> او در پیروزی‌ها، از ظلم و تجاوز به دور است و از خداوند، در مسیر سداد بودن را خواستار است.<sup>۹</sup> در پیروزی، فراری را نمی‌کشد و درمانده را زخمی نمی‌سازد و زخم خورده را از پای در نمی‌آورد و زنان راه، اگرچه به سرداران ناسزاگویند، مورد تهییج و آزار قرار نمی‌دهد.<sup>۱۰</sup> او خواستار صلحی شرافت‌مندانه است و نمی‌خواهد خونی به ناحق بریزد<sup>۱۱</sup> و اصل را بر این قرار می‌دهد که آنان هدایت شوند و حق، روشن و آشکار شود.<sup>۱۲</sup>

#### مردم و حکومت

او مردم را از حکومت و حاکم، طلب‌کار می‌داند و معتقد است از طلب آن‌ها، خیرخواهی، بالا بردن سطح زندگی، آموختن کتاب و سنت و اجرای حدود الهی است.<sup>۱۳</sup> او به سبب سلطه‌ای که بر مردم یافته است، حق ندارد تغییر حالت داده و به مردم آزار برساند.<sup>۱۴</sup> او باید در امور سیاسی مشارکت کند و می‌تواند این مشارکت را در قالب حزب الله انجام دهد که دارای صفات و ویژگی‌های خاص و در نهایت اهل فلاح است.<sup>۱۵</sup> او در مشی سیاسی، دارای

۱. همان، نامه ۱۴. «لا تقاتلوا هم حتی یدوؤکم».
۲. همان، نامه ۱۲. «ولا یحملکم شأن هم علی قتالهم قبل دعائهم والاعذار الیهم».
۳. همان، خطبه ۵۴. «فوالله مادفعت الحرب یوماً الا وانا اطمع ان تلحق بی طائفة و تهتدی بی».
۴. همان، خطبه ۱۲۲. ۵. همان، خطبه ۱۷۰. «فارزقنا الشهادة واعصمنا من الفتنه».
۶. همان، نامه ۱۶. «واعطوا السیوف حقوقها».
۷. همان، خطبه ۱۲۰. «فحق لنا ان نظماء الیهم وینض الایدی علی فراقهم».
۸. همان، نامه ۵۳. «فلا تطمحن بک نخوة سلطانک عن ان تؤدی الی اولیاء المقتول حقهم».
۹. همان، خطبه ۱۷۰. «اللهم... ان اظهرتنا علی عدونا فجتبنا البنی وسدنا للحق».
۱۰. همان، نامه ۱۴. «فلا تقاتلوا مدبراً ولا تصیبوا معوراً ولا تجهزوا علی جریح ولا تهیجوا النساء باذی وان شتمن اعراضکم و سببن امرائکم».
۱۱. همان، خطبه ۱۹۷. «اللهم احقن دماءنا ودمائهم واصلح ذات بیننا و بینهم».
۱۲. همان. «واهدهم من ضلالتهم حتی یعرف الحق من جهله».
۱۳. همان، خطبه ۳۴. «فانصیحة لکم، وتوفیر فیکم علیکم وتعلیمکم کی لاتجهلوا وتأدیبکم کیما تعلموا».
۱۴. همان، نامه ۵۰. «فان حقا علی الوالی الا یغیره علی رعیته فضل ناله و لا طول حُصّ ینه».
۱۵. همان، نامه ۴۵. «اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون».

تولاً و تیری است، ولی اساس کارش بر رعایت اخلاق و انسانیت است، که مردم یا مسلمان‌اند و برادر دینی او و یا همانند او در آفرینش<sup>۱</sup>. مردم از قانون خدایی اطاعت می‌کنند، نه از هر حاکمی؛ چرا که برای اطاعت مخلوق، نافرمانی خالق روا نیست.<sup>۲</sup> او خوب آگاه است که در سایه ادای متقابل حقوق است که حق، عزیز و گرامی می‌شود.<sup>۳</sup>

#### در برابر ستم و طاغوت

شمره تربیت، دشمن ستمکار و یاور مظلوم است.<sup>۴</sup> ستم به ضعیف را نارواترین ستم‌ها می‌داند<sup>۵</sup> و حتی با مبارزه مسلحانه، باطل را از ادامه ستم باز می‌دارد.<sup>۶</sup> او همکاران‌اش را از کسانی برمی‌گزیند که ظالم را در ستم‌اش یاری نرسانند.<sup>۷</sup>

او در مبارزه با کسی که با حق مخالفت کند، سستی و ضعف به خود راه نمی‌دهد<sup>۸</sup> و همیشه از بروز فتنه‌ها و پیامد آن بر حذر است<sup>۹</sup> و همواره از فتنه‌های گمراه‌کننده به خدا پناه می‌برد<sup>۱۰</sup> و در فتنه‌ها، همانند بچه شتری است که نه پستی دارد که سوارش شوند و نه شیری دارد که بدوشند.<sup>۱۱</sup>



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۱. همان، نامه ۵۳. «اما اخ لك في الدين او نظير لك في الخلق».

۲. همان، حکمت ۱۵۶. «لاطاعة لمخلوق في معصية الخالق».

۳. همان، خطبه ۲۰۷. «فاذا اذت الرعية الى الوالى حقه واذى الوالى اليها حقها عز الحق».

۴. همان، نامه ۴۷. «وكونا للظالم خصماً وللمظلوم عوناً». ۵. همان، نامه ۳۱. «وظلم الضعيف افحش الظلم».

۶. همان، نامه ۴۱. «ولاضربنك بسيفي... حتى آخذ الحق منهما وازيل الباطل عن مظلمتها».

۷. همان، نامه ۵۳. «ممن لم يعاون ظالماً على ظلمه».

۸. همان، خطبه ۱۷۲. «ولعمرى ما على من قتال من خالف الحق وخابط النى من ادهان ولا ايهان».

۹. همان، خطبه ۱۵۱. «واحدروا... امواج الفتنه عند طلوع جبينها».

۱۰. همان، حکمت ۹۰. «فليستعد من مضلات الفتن».

۱۱. همان، حکمت ۱. «كن في الفتنه كابن اللبون لاظهر فيركب ولاضرع فيحلب».



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی